



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تذکرات

تذکرات
اکبر
تالیف
میرزا ابوالفتح

میرزا ابوالفتح، کاتب شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

نویسنده:

عمر ابوالنصر

ناشر چاپی:

حافظ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	زندگانی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)
۹	مشخصات کتاب
۹	فهرست
۱۸	مقدمه ناشر
۲۰	تقریظ
۲۱	تقریظ
۲۶	مقدمه مترجم
۲۹	اشاره
۳۰	فصل اول: خاطرات (ص ۲ - ۱۵)
۳۰	انتظار
۳۱	پیمان عبدالمطلب
۳۵	مرگ عبدالله
۳۷	تولد محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)
۴۰	مرگ مادر
۴۲	در خانه ابوطالب
۴۴	فصل دوم: زن عرب پیش از اسلام (ص ۱۶ - ۳۰)
۴۴	مکه
۴۷	زن در جاهلیت
۵۱	بلقیس ملکه یمن
۵۵	زینب ملکه تدمر
۵۹	فصل سوم: تجارت خدیجه دختر خویلد (ص ۳۱ - ۴۰)
۵۹	خدیجه
۶۱	بازار عکاظ

۶۴	محمد امین (صلی الله علیه و آله وسلم)
۶۵	احساس محبت
۶۸	فصل چهارم: زناشویی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) با خدیجه (ص ۴۰ - ۵۶)
۶۸	رسول خدیجه
۷۱	خطبه ابوطالب
۷۳	خطبه ورقه بن نوفل
۷۴	ام ایمن
۷۹	علی (علیه السلام) در خانه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)
۷۹	ثویبه
۸۰	حلیمه سعدیه
۸۱	نزول وحی
۸۳	خدا خدیجه را سلام میفرستد
۸۵	فصل پنجم: فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) (ص ۵۷ - ۶۸)
۸۵	اشاره
۹۰	زینب بزرگترین دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)
۹۷	فصل ششم: فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) (ص ۶۹ - ۷۵)
۹۷	اشاره
۱۰۱	تولد فاطمه (سلام الله علیها)
۱۰۴	فصل هفتم: فاطمه (سلام الله علیها) پیش از زناشویی (ص ۷۶ - ۸۷)
۱۰۴	زندگانی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)
۱۰۶	خدمات خدیجه به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)
۱۰۷	عقاید لامانس
۱۱۰	رد و ابطال عقاید لامانس
۱۱۲	فاطمه (سلام الله علیها) مادر علی (علیه السلام)
۱۱۳	مرگ خدیجه
۱۱۶	فصل هشتم: خواستگاری فاطمه (سلام الله علیها) (ص ۸۸ - ۹۵)

- ۱۱۶ - اشاره
- ۱۱۸ - ابوبکر و عمر به خواستگاری فاطمه میروند
- ۱۱۹ - علی (علیه السلام)، فاطمه (سلام الله علیها) را خواستگاری میکند
- ۱۲۱ - علی بن ابیطالب (علیه السلام)
- ۱۲۴ - فصل نهم: زناشوئی فاطمه (سلام الله علیها) (ص ۹۶ - ۱۰۵)
- ۱۲۴ - گفتگوی ازدواج
- ۱۲۷ - فرستاده پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)
- ۱۲۷ - خرید جهیز
- ۱۲۸ - خطبه عقد
- ۱۳۳ - تاریخ ازدواج
- ۱۳۴ - فصل دهم: در خانه ی فاطمه (سلام الله علیها) (ص ۱۰۶ - ۱۱۹)
- ۱۳۴ - اشاره
- ۱۳۸ - خانه ی فاطمه (سلام الله علیها)
- ۱۴۱ - همکاری زن بامرد
- ۱۴۳ - مرگ حمزه
- ۱۴۵ - فصل یازدهم: فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) (ص ۱۱۷ - ۱۳۰)
- ۱۴۵ - پسران فاطمه (سلام الله علیها)
- ۱۴۷ - دوستی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت بحسین (علیهما السلام)
- ۱۵۳ - عقیده لامانس و ابطال آن
- ۱۵۴ - شباهت حسنین (علیهما السلام) با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)
- ۱۵۶ - فاطمه (سلام الله علیها) در نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) محبوبتر است یا علی (علیه السلام)؟
- ۱۵۷ - ابوسفیان در خانه فاطمه (سلام الله علیها)
- ۱۵۹ - فصل دوازدهم: فاطمه (سلام الله علیها) در برابر پیش آمدی بزرگ (ص ۱۳۱ - ۱۳۹)
- ۱۵۹ - محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در بستر بیماری
- ۱۶۰ - راز نهران
- ۱۶۲ - مرگ پدر

- ۱۶۳ زاری فاطمه (سلام الله علیها)
- ۱۶۳ بر سر قبر پدر
- ۱۶۶ اشک ریزی ام ایمن
- ۱۶۸ فصل سیزدهم: فاطمه (سلام الله علیها) و ابوبکر و عمر (ص ۱۴۰ - ۱۴۷)
- ۱۶۸ مهمترین ساعات تاریخ
- ۱۶۸ علی (علیه السلام) و ابوبکر و عمر
- ۱۷۱ گفتگوی فاطمه (سلام الله علیها) با انصار
- ۱۷۲ ابوبکر و عمر در خانه فاطمه (سلام الله علیها)
- ۱۷۶ فصل چهاردهم: شش ماه زندگانی (ص ۱۴۸ - ۱۵۴)
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۷ فاطمه (سلام الله علیها) از دنیا میرود
- ۱۷۸ وفات فاطمه (سلام الله علیها) چه وقت اتفاق افتاد؟
- ۱۷۹ حزن علی (علیه السلام)
- ۱۸۰ دختران فاطمه
- ۱۸۱ هاله دختر زینب
- ۱۸۳ معرفی دو کتاب
- ۱۸۳ نسخه سپهری
- ۱۸۳ جلوه حق
- ۱۸۴ درباره مرکز

زندگانی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالنصر، عمر Abu al- Nasr, Umar

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) / تالیف عمر ابوالنصر؛ ترجمه محمود ابطحی شیرازی.

مشخصات نشر : تهران: کتابفروشی حافظ، [1320].

مشخصات ظاهری : یه، 154 ص.؛ 11×16 س م.

شابک : 7 ریال (زرکوب)؛ 5 ریال (معمولی)

یادداشت : چاپ قبلی: کتابفروشی حافظ، [1320] (یه، 154 ص.).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : ابطحی شیرازی، محمود، مترجم

رده بندی کنگره : BP27/2 / الف2 ز9 1320

رده بندی دیویی : 297/973

شماره کتابشناسی ملی : 872411

فهرست

فہرست مندرجات

فصل اول

خاطرات (ص ۲-۱۵)

انتظار - پیمان عبدالمطلب - مرک عبداللہ - تولد

محمد (ص) - مرک مادر - درخانہ ابوطالب .

فصل دوم

زن عرب پیش از اسلام (ص ۱۶-۳۰)

مکہ - زن در جاہلیت - بلقیس ملکہ یمن - زینب ملکہ تدمر

فصل سوم

تجارت حدیجہ دختر خود یلد (ص ۳۱-۴۰)

حدیجہ - بازار عکاظ - محمد امین - احساس محبت

فصل چہارم

زن اشوئی محمد باحدیجہ (ص ۴۰-۵۶)

- ب -

رسول خدیجه - خطبه ابوطالب - خطبه ورقه بن نوفل
ام ایمن - علی در خانه محمد - ثویبه - حلیمه سعیدیه - نزول
وحی - خدا خدیجه را سلام میفرستد.

فصل پنجم

فرزندان محمد (ص ۵۷ - ۶۸)
زینب بزرگترین دختر محمد.

فصل ششم

فاطمه دختر محمد (ص ۶۹ - ۷۵)
تولد فاطمه.

فصل هفتم

فاطمه پیش از زناشویی (ص ۷۶ - ۸۷)
زندگانی محمد - خدمات خدیجه بمحمد - عقاید
لامانس - ردو ابطال عقاید لامانس - فاطمه با
مرك خدیجه.

- ج -

فصل هشتم

خواستگاری فاطمه (ص ۸۸ - ۹۵)

ابوبکر و عمر بنخواستگاری فاطمه میروند - علی فاطمه را خواستگاری میکند - علی بن ابیطالب ۴ .

فصل نهم

زناشویی فاطمه (ص ۹۶ - ۱۰۵)

گفتگوی ازدواج - فرستاده پیغمبر - خرید جهیز خطبه عقد - تاریخ ازدواج .

فصل دهم

درخانه فاطمه (ص ۱۰۶ - ۱۱۶)

خانه فاطمه - همکاری زن بامرد - مرک حمزه .

فصل یازدهم

فرزندان فاطمه (ص ۱۱۷ - ۱۳۰)

پسران فاطمه - دوستی پیغمبر نسبت بحسین - عقیده لامانس وابطال آن - شباهت حسین با پیغمبر - فاطمه در نزد پیغمبر محبوبتر است یا علی؟ ابوسفیان درخانه فاطمه .

فصل دوازدهم

فاطمه در برابر پیش آمدی بزرگ (ص ۱۳۱ - ۱۳۹)
محمد در بستر بیماری - راز نهان - مرگ پدر - زاری
فاطمه - بر سر قبر پدر - اشکریزی ام ایمن .

فصل سیزدهم

فاطمه و ابوبکر و عمر (ص ۱۴۰ - ۱۴۷)
مهمترین ساءات تاریخ - علی و ابوبکر و عمر -
گفتگوی فاطمه با انصار - ابوبکر و عمر در خانه فاطمه .

فصل چهاردهم

شماه زندگانی (ص ۱۴۸ - ۱۵۴)
فاطمه از دنیا میرود - وفات فاطمه چه وقت اتفاق
افتاد؟ - حزن علی - دختران فاطمه - هاله دختر زینب .

تشویق و توجهی که از خوانندگان گرامی نسبت به کتب این بنگاه به عمل آمد ما را بر آن داشت که پس از چاپ و انتشار کتب:

(نخبه سپهری) در شرح زندگانی بزرگترین نابغه اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و (جلوه حق) در سیرت بزرگترین مردان تاریخی حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) و (بامداد روشن) در اسرار صلح حضرت امام حسن (علیه السلام) با معاویه، تا آنجا که میتوانیم حقیقت دین مبین اسلام را آشکار ساخته و بیشتر کوشش خود را در انتشار این قبیل کتب که متضمن سود دنیوی و اخروی هر دو میباشد به کار بریم.

این کتاب (زندگانی حضرت فاطمه (سلام الله علیها)) ترجمه آقای محمود ابطحی شیرازی را نیز به خوانندگان عزیز تقدیم نموده و قرائت آنرا به عموم ایشان توصیه مینمائیم و نیز بشارت میدهیم که در کتاب نفیس دیگر یکی به نام (شیعه یا پدیدارندگان فنون اسلامی) و دیگری موسوم به (درج کهر) در شرح سخنان پیغمبر اکرم اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) که هر دو به قلم آقای برقعی ترجمه

و شرح شده است به همین زودی منتشر خواهد شد.

امید است توجه شایان علاقمندان علم و ادب به قرائت کتب این بنگاه بنده را بیش از پیش در چاپ و انتشار کتب سودمندی از این قبیل موفق سازد.

در خاتمه از آقایان نویسندگان و مترجمین محترمی که نسبت به این بنده ابراز لطف و محبت فرموده و آثار خویش را به توسط این بنگاه به چاپ رسانده اند سپاسگزاری میکنم.

ابوالقاسم مرعشی

-و-

به قلم جناب آقای نصرالله تقوی

رئیس دیوان کشور

صلی الله علی فاطمة و ایها و بعلها و بنیها

کتاب زندگانی حضرت زهرا سلام الله علیها بدین روش و اسلوب شیوا که نظیرش نگارش نیافته و به قلم آقای محمود ابطحی شیرازی از زبان تازی به پارسی ترجمه و پرداخته آمده ملاحظه نموده از فوائد آن بهر مند گردیدم زحماتی که مترجم موفق در مقام ترجمه بر خود هموار نموده در خور تقدیر و شایان تمجید و تشویق است عموم مشتاقان فضل و ادب را که به نشر آثار دینی و ادبی علاقه دارند به خواندن این اثر نفیس پر عبرت توصیه مینمایم و مزید توفیق مترجم از خداوند جل جلاله مسئلت دارم .

نصرالله تقوی

به قلم آقای عبدالحسین ابن الدین

از چندی پیش جنبشی محسوس در انتشار مطبوعات کشور مخصوصه مطبوعات دینی پدید آمده و روز به روز بر توسعه آن افزوده میشود.

این جنبش ادبی و دینی که دوش به دوش جنبش ملی سیر مینماید ما را به آینده ای بس تابناک و درخشان نوید میدهد و بیش از پیش به نیکبختی و سرافرازی ملت امیدوار می سازد.

کتاب هایی که بیشتر از این انتشار می یافت بخش مهم آن را کتب علمی و ادبی که بیشتر در پیرامون موضوعات فنی و تاریخی و یا داستان ها گفتگو میداشت تشکیل میداد. خوانندگان این قبیل کتب طبقه ای مخصوص و نویسندگان آن نیز کسانی بودند که توانایی کامل در قلم فرسایی داشته و هر گونه زبر دستی را که در خور آنها بود چه از نظر انتخاب موضوع و چه از نظر اسلوب نگارش بطوری که

متناسب با روش حیاتی عمومی و وضعیت کنونی باشد به کار می بردند. در مقابل این دسته مطبوعات کتبی دیگر منتشر میشد که تقریباً فاقد عموم این مزایا بوده و جهات شیوایی و زیبایی سخن در نگارش آنها به هیچ وجه مراعات نمی گشت و نویسندگان آن به نام اینکه آنها کتبی مذهبی است خود را از به کار بردن هر گونه از مزایای ادبی در آنها معاف داشته و آن را با صورتی نکوهیده در دسترس عموم میگذاشتند.

بدیهی است که خوانندگان این قبیل کتب جز دسته ای از طبقه متوسط که دارای موقعیتی در اجتماع کنونی نیستند نخواهد بود، و از این عده نیز روز به روز کاسته شده و بر شماره آن دسته از خوانندگان افزوده می گشت و به تدریج بازار مطبوعات دینی از رواج میافتاد و به جای آنها کتبی دیگر به نام افسانه و داستان که یک واکنش اخلاقی در توده پدید می آورد بین مردم منتشر میشد.

این امر بزرگترین غفلتی از جانب طرفداران دین بود که همواره در میان آنها وجود داشته و زیان آن نه به اندازه ای بود که بتوان آنرا در حساب آورد.

واضحتر باید گفت دین که مهمترین اصل زندگانی و بزرگترین پایه آن به شمار می‌آید همچون دیگر وسائل آن میبایست از هر گونه تطور و تحول که در علل پیشرفت آن بوجود آید و یا بدان نیاز افتد برکنار نمانده و از به کار بردن هر گونه وسائل تبلیغی که در دیگر شئون زندگانی به کار میرود در آن خودداری نشود تا آنکه پیوسته توازن کامل میان مبانی دینی که مهمترین نگاهبان روحی جمعیت و مبانی دیگر که استوار کننده شئون مادی آنان میباشد برقرار باشد و از آنجا که مهمترین وسیله تبلیغی کنونی انتشار مطبوعات است، موضوعات دینی نیز میبایست با بهترین اسلوب نگارش و روش نویسندگی انجام پذیرد.

خوشبختانه این نقیصه که از دیر زمانی وجود داشت بوسیله چند تن از نویسندگان زبردست که به نگارش و ترجمه کتب دینی که بیشتر در شرح حال و سرگذشت بزرگان دین بود جبران گردید و پسند خاطر عموم طبقات افتاد و نظر آن دسته را که پیش از این به مطبوعات دینی ارجحی نمی گذاشتند به خود جلب نمود و این خود یگانه وسیله و باعث امیدواری گردید .

کتاب هایی که در سرگذشت بزرگان دین به روش نوین تاکنون تدوین گشته عبارت از (شرح حال و سرگذشت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و (علی بن ابیطالب (علیه السلام) و (حسن بن علی (علیه السلام) و (حسین بن علی (ع)) بود و هم اکنون تا آنجا که میدانم کتاب هایی دیگر از این قبیل در دست ترجمه و تألیف میباشد در این سلسله از کتب که در پیرامون سرگذشت بزرگان دین نگاشته شده بود تنها سرگذشت فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) که افکار عموم بی اندازه آرزومند به اطلاع از شرح حال این بانوی اسلامی مطابق تحلیل تاریخی معاصر بود وجود نداشت. خوشبختانه این کتاب نیز به قلم شیوای آقای محمود ابطحی شیرازی از زبان عربی به پارسی نقل شد آقای ابطحی چنان خوب از عهده این ترجمه بر آمده اند که میتوان گفت کتاب زندگانی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) گذشته از مزیت تاریخی و دینی که دارد یگانه شاهکار نویسندگی و ادبی زبان پارسی نیز به شمار میآید .

نویسنده در این کتاب زندگانی فاطمه (سلام الله علیها) را با بهترین طرزی نگاشته و مترجم نیز با قلم شیوای خود مزیتی دو

-یا-

چندان به کتاب بخشیده است .

از خداوند متعال موفقیت این مترجم دانشمند را خواستار میباشم و امیدوارم که توجه شایان خوانندگان به این اثر گرانبها پشتیبان ایشان در ترجمه و تألیف آثاری دیگر باشد.

تهران - ابن الدین

-یب-

عصر فرخنده پهلوی نه تنها حوائج مادی کشور را برطرف ساخت بلکه پیشرفت معنویات را نیز بسر حد کمال رسانید.

در این عهد خجسته بازار مطبوعات و ادب رواجی بسزا یافت و علاوه بر تالیفات زیادی که در داخله کشور از قلم دانشمندان و نویسندگان زبردست پدید آمد عده زیادی کتب نیز از زبان های بیگانه به پارسی ترجمه و نقل شد و در دسترس عشاق علم و ادب قرار گرفت.

کتابی که اینک تقدیم خوانندگان میشود سرگذشت بزرگترین بانوی جهان یعنی فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پیغمبر اسلام میباشد

مطالعه سرگذشت بزرگان و تحقیق احوال پیشوایان و آگاهی بر حقیقت دین بر هر فردی لازم است، چه دین بزرگترین پایه ی زندگانی و تنها پشتیبان هر فرد در اجتماع است.

دین است که باعرضه داشتن قوانینی پسندیده و متین مردم را از تنگنای حیرت و فروماندگی رهایی بخشیده به شاهراه

نیکبختی و سعادت سوق میدهد.

گذراندن یک دوره عمر، آرام و بی غوغا و برخوردار شدن از زندگانی شیرین و گوارا، جز با پیروی دین و اعتقاد کامل به مبانی آن میسر نیست.

چه دینی را باید پیروی کرد؟

این پرسشی است که باید در پاسخش کلمه اسلام را بر زبان آورد.

اسلام یعنی همان دینی که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پیشوای او و قرآن راهنمای آن است.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دو چیز را به امانت به مردم می سپارد.

نخست قرآن و سپس دختر محبوب خویش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را سرگذشت این بانوی بزرگ که با ظهور وی زن مقامی دیگر در دنیا بدست میآورد و پیشوایی چون او پیدا میکند هنوز آنطور که باید و شاید نگارش نیافته و کتبی نیز که در این باره کم و بیش اطلاعی میدادند هریک به واسطه اشکالاتی که در طرز نویسندگی و تفاوت های فاحشی که در آوردن اخبار و احادیث با یکدیگر داشتند چنانکه باید مورد استفاده قرار نمیگرفتند.

-ید-

نویسنده زبردست عرب (عمر ابوالنصر) که سلسله بزرگان اسلام را شرح داده، اینک بنوبه خود از این بانوی برگزیده و گرامی جهان سخن میراند و اقوال خویش را در این کتاب مستند به مصادری قوی و منابعی برگزیده میداند.

از آنجا که خواندن این کتاب بر هر فرد مسلمان واجب و لازم بود، من بنده به ترجمه آن کوشیدم و با اندک بضاعت علمی که داشتم آن را از زبان عربی به پارسی نقل کردم. امید است مورد قبول و پسند خاطر ارباب ذوق و معرفت افتد.

مطالعه این کتاب را به عموم افراد و مخصوصا بانوان و دوشیزگانی که میخواهند یک فصل کامل از درس عفت و پاکدامنی و خانه داری و میهن پرستی بیاموزند توصیه میکنم.

تهران . اردیبهشت 1320

محمود ابطحی شیرازی

سرشناسه : ابوالنصر، عمر Abu al- Nasr, Umar

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) / تألیف عمر ابوالنصر؛ ترجمه محمود ابطحی شیرازی.

مشخصات نشر : تهران: کتابفروشی حافظ، [1320].

مشخصات ظاهری : یه، 154 ص.؛ 11×16 س م.

شابک : 7 ریال (زرکوب)؛ 5 ریال (معمولی)

یادداشت : چاپ قبلی: کتابفروشی حافظ، [1320] (یه، 154 ص.).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : ابطحی شیرازی، محمود، مترجم

رده بندی کنگره : BP27/2/الف2ز9 1320

رده بندی دیویی : 297/973

شماره کتابشناسی ملی : 872411

ص: 1

انتظار

هوا گرم و مرطوب و آفتاب سوزان است .

خدیدجه دختر خویلد در بالا- خانه منزلش ایستاده به زمینی پهناور که جلو او واقع شده و راه مکه به شام و شهرهای پیرامون آن از آنجا میگذرد نظر دوخته است، شاید خبری از کاروانان و از تجارت و اموال خویش برگردد چه او یکی از جوانان امین قریش را به همراهی غلام خود «میسره» برای بازرگانی بشام فرستاده بود.

این جوان شرافتمند که از بزرگترین خانواده های قریش و در بلندی مقام و شرف از همه برتر بود تهی دست و بی چیز میزیست، زیرا پدرش عبدالله دو ماه پیش از تولد او جهان را بدرود گفته و مادرش نیز بیش از شش سال باوی نبود عبدالمطلب، جد او هم که بعد از مادرش عهده دار زندگی

ص: 2

او شد پس از سه سال یعنی در نه سالگی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وفات نمود و پس از وی سرپرستی او به عمش ابوطالب رسید.

ابوطالب مثل برادر زاده خود تنگدست و دارای عیال و اولاد بسیاری بود که برای گذران آنها کوشش زیاد مینمود. و از روزی که این یتیم به خانه ابوطالب پذیرفته شد وسعتی در کار عمش پدید آمده حال او رو به بهبودی رفت و به همان سرمایه کمش برکتی زیاد داده شد.

ابوطالب تا آنجا که ممکن بود در راه زندگانی خانواده خود میکوشید و از کسب او به هریک از اولادش بهره کمی میرسید و با همین سرمایه و کسب اندک که از زمان ورود محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) برکتی فوق العاده یافته بود مایحتاج زندگی را فراهم آورده خود و عیال و مهمان یتیمش دور هم جمع شده سد جوعی میکردند و همیشه نیز قسمتی از خوراک آنها زیاد آمده برای دفعه دیگر به ذخیره میماند.

پیمان عبدالمطلب

خدیجه پیوسته به روزگار پیشین فکر میکرد.

زمانی سرنوشت یتیمی که از جانب او به تجارت رفته

ص: 3

بود خاطر وی را مشغول داشته در حافظه خود مولد و منشاء او را جستجو میکرد و از کار و بارش جويا ميشد.

بعد بياد روزی ميفتاد که ابرهه با سپاهيان خویش برای خراب کردن کعبه به مکه تاخت و خداوند با فرستادن پرنده ای شگفت انگیز به جلوگیری او چنان کشت و کشتاری در لشکریان وی براه انداخت و آنان را به عذابی چنان دردناک گرفتار ساخت که بکلی مغلوب و نابود شده و از مقصود خویش باز ماندند!

بعد چگونه روزگار با مردم این شهر مساعد شد و همه از خرد و بزرگ و پیر و جوان شاد و خرم گشتند؟ آن روز چطور مکه به خود میباید و سر فخر بر آسمان میسود؟ چگونه کعبه سالم و پایدار ماند و دشمنان خود را مغلوب و زبون ساخت! راستی چرا این پیروزی و افتخار شیخی از اهل مکه را از الام خویش منصرف نداشت؟ و چرا اندوهی که سر تا سر قلب ویرا فرا گرفته بود از خاطرش نرفت! چرا تنها کسی که در غم و اندوه وی شریک بود و او را دلداری میداد زنی از خاندان قریش بود!

ص: 4

این شیخ و آن زن که بودند؟

عبدالمطلب پسر هاشم، بزرگ و مهتر قریش و آمنه دختر وهب .

عبدالمطلب پیوسته در اطراف پیمانی که با خدای خود بسته بود (اگر ده پسر دارا شود یکی از آنها را قربانی سازد) فکر میکرد و اینک که حاجت او بر آورده و آرزویش مورد قبول واقع شده باید بعهد خود وفا کند.

قرعه اینکار بنام عبدالله افتاد و پدر پیر در اندیشه پسر جوان فرورفت.

این بود درد درونی که پیوسته عبدالمطلب را رنجه میداشت و او را آزار میداد.

ولی چه کند؟ باید بعهد خود وفا نماید و عبدالله را قربانی پیمان خویش سازد.

لیکن خدا نخواست که این امر واقع شود، همان خدائی که آرزوهای پدر را بر آورد پسر را نیز در عوض صد شتر از چنگال مرگ رهائی بخشید و به لطف خود مخصوص داشت.

عبدالله باین ترتیب از قربانی نجات یافت ولی اندکی

ص: 5

بعد مرگ گریبان او را گرفت و این واقعه بیش از پیش عبدالمطلب را در اندیشه غوطه ور ساخت.

میگفت: چرا از قربانی رهائی یافت ولی به این زودی بمرد.

بی شک خداوند مقصودی داشته و برای کاری بزرگ این دو روزه زندگی را به او بخشیده است .

عبدالله بعد از نجات از قربانی و امیدواری به زندگانی زناشویی کرده پس از زمانی کوتاه آهنگ سفر نمود و همان طور که مردم از زنان خویش دوری گزیده به سفر میروند و باز می آیند او نیز فراق همسر را به خود هموار ساخته از وی جدا شد و به سفر رفت لیکن دیگر برنگشت.

عبدالله در مدینه از یاران و همسفران خود کناره گرفت و در آن شهر در خانه دایی هایش که از طایفه بنی نجار بودند اقامت گزید و همانجا چشم از جهان پوشید .

از زمانی که عبدالله بسفر رفت آمنه زن او احساس کرد که در درون وی امانتی از شوهرش بیادگار مانده و باید هر وقت اراده خدا تعلق گیرد این امانت را رد نماید .

ص: 6

که میداند؟

شاید عبدالله فقط بهمین جهت بدنیا آمد که امانتی از خود به زن خویش بسپارد و شاید آمنه دختر وهب پا به عرصه وجود ننهاد مگر برای آنکه این امانت را بدست مردم دهد.

مرگ عبدالله

خدایچه خوب بیاد داشت که عبدالله پسر عبدالمطلب جوانی نیرومند و زیبا بود .

زنهای قریش به او عشق میورزیدند و هر یک در دوستی او بر دیگری پیشی گرفته خود را در نظر وی زیبا جلوه میدادند، باشد که روزی عبدالله نظری بدانها بیفکند و محبت ایشان را در دل خود جای دهد.

با اینحال عبدالله فقط به زناشویی با آمنه دختر وهب رضا داد و هنوز زمانی از ازدواج آنها نگذشته بود که برای تجارت به شام رخت سفر بریست و هنگامیکه مردم چشم به راه مراجعت وی بودند چنین شهرت یافت که او در مدینه به بستر بیماری افتاده و به شدت رنجور شده است، در نتیجه بدنش ضعیف و لاغر و رنگ چهره اش زرد گشته و در خانه دایی هایش چشم از دنیا پوشیده است.

ص: 7

خبر مرگ عبدالله تیری جانگداز بود که بر قلب مجروح پدر پیرش عبدالمطلب نشست و او را به اندوهی سخت و تأثیری طاقت فرسا دچار ساخت و پس از وی نیز تمام مردم را پریشان خاطر نمود. لیکن آمنه همین که خبر مرگ شوهر جوان را شنید نیروی ایمان و صبر خود را تسلی داده در مقابل این مصیبت بزرگ سر تسلیم فرود آورد و این پیش آمد وحشتناک را استقبال کرد.

در خاطرش چنین میگذشت که او در زندگی کوتاه شوهرش، یعنی از آنروزی که بعد از قربانی او را دید تا روز مسافرت که ویرا برای همیشه از دست داد، بهره خوشی خود را از روزگار گرفته و نصیبش از نعمت دنیا بار عطا شده است.

این زن پس از شوهر با داشتن جنینی که در احشاء وی حرکت میکرد سرگرم بود و در این باره فکر مینمود و چون دیگران معتقد میگشت که زندگانی وی بعد از شوهر تنها برای زائیدن این طفل و سپردن امانت آسمانی بزمین بوده است.

ص: 8

این امانت که بود؟

محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم)

تولد محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)

خدیدجه باز راجع به تولد عجیب این طفل باخود گفتگو میداشت که چقدر زائیدن این بچه تعجب آور و چه اندازه در این امر شگفتی های روزگار فراوان بود.

چطور محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دوران کودکی را گذرانید و مرحله نشو و نمای مقدماتی را به پایان رساند و بعد با دایه خود به صحرا رفت و طبیعت نیز مواهب خود را در تکمیل پرورش او به خوبی بکار برد و خداوند چنان دلهای مردم را نسبت به این یتیم سرشار از مهر و لبریز از عاطفه ساخت که نظیر آن حتی برای توانگران و پسرهای ثروتمندان و اطفال بزرگان کمتر دست خواهد داد.

آن کنیزک حبشی که از عبدالله با پنج شتر و گله های گوسفند به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به ارث رسیده بود و بعدها پرستاری طفل را عهده دار شد هنگام تولد محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دختری بود در بحبوحه جوانی و آغاز زندگانی و از آنجا که هنوز به میهن جدیدش علاقه های

ص: 9

پیدا نکرده و وطن قدیمش را هم از یاد نبرده و حتی سخنی از سرزمین تازه یاد نگرفته بود پیوسته پریشان خاطر مینمود ولی دختری بود با ایمان و دارای عقیده و نسبت به همه کس فروتن، با آنکه خانم هایش به سختی میگذرانیدند او خود را تمام معنی آماده زندگی با آنها و وقف خدمت ایشان کرده در مقابلشان جز ادب و فروتنی و کمال اطاعت چیزی نداشت.

با این همه پیوسته دل‌تنگ بنظر می آمد و فقط گاهگاهی که لبخندی بر لبانش ظاهر میشد خوشحال مینمود.

شب تولد محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) این کنیزک چون زنان دیگر شاهد وقایع بود ولی چون طفل را بدید دریچه ای از نشاط به قلب اندوهناکش گشوده شد و کمی نگذشت که خدا چنان مهر کودک را در دل وی افکند که عواطف این زن فقط متوجه او گشت .

روشنائی دو چشمش این طفل و تنها پرتوی که به زندگانی تاریک وی افکنده میشد اثر لبخند شیرین او بود.

کودک هم کم کم با کنیزک انس گرفت و در قلبش از طرف او محبت و دوستی و نیکوکاری و مدارا که سرچشمه

آنها در دل بیشتر زنان است ریشه یافت .

این زن که بود؟

«برکة»، پرستار محمد (صلی الله علیه و آله وسلم).

دیدار این یتیم باعث ایجاد نشاطی در وجود و قلب اندوهناک کنیزک میشد و آن امیدواری و عزت و آزادی خود را که از دست داده بود با یافتن این طفل دوباره بدست می آورد اینک پیوسته آرزو داشت که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) فقط مختص به او باشد و دیگران در کارش دخالتی نکنند تا او نیز تمام جود خویش را در راه نگهداری و خدمت او وقف سازد .

روزگاری گذشت و دایه ها از بیابان به جانب شهر روی آوردند و یکی از آنها محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را از پرستار و مادرش جدا کرده با خود برای شیر دادن به صحرا برد.

این عزیزت بر «برکة»، فوق العاده گران آمد چنانکه اگر نفوذی زیاد در آن خانه داشت یا طفل را از سفر منع میکرد و یا خود اقلا با وی میرفت ولی افسوس که او به آرزوی خود نرسید. بعد از رفتن طفل دوباره پرستارزندگی گذشته را از سر گرفت.

ص: 11

همواره گریه و زاری کار او بود و خاموشی و سکوت اختیار وی.

مرگ مادر

روزگاری دیگر سپری شد و کودک به نزد مادرش بازگشت و با او برای دیدار دایی هایش به طرف مدینه رهسپار شد: «برکة» نیز با آنها رفت .

در این هنگام طفل بین دو قلب مهربان جا داشت و از عواطف آنها بهره ها میبرد تا آنکه به مدینه یعنی سر زمینی که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هرگز ندیده و با مردمش سابقه ای نداشت رسیدند.

اینجا یتیم قبر پدر را زیارت کرد و اینجا با کودکانی هم بازی شد که در آتیه نزدیکی باید آنها را بزیر فرمان خود در آورد. اینجا محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) یاوران و دوستان خود را برای روزی که باید در راه دعوت به کوشش برخیزد و برای روزی که باید آنچه در آسمان بقلم تقدیر نوشته شده بدست او در زمین جاری شود نمیشناخت .

پس از زیارت مدینه کودک باز در آغوش دو مادر مهربان و یکدل عازم برگشت به میهن اصلی خود مکه شد.

ص: 12

ولی افسوس در بین راه حکم خداوندی و مشیت او چنین قرار گرفت که مادر یتیم بیمار شود.

هنوز طفل بابواء (قریه ایست بین مکه و مدینه) نرسیده بود که دست مرگ بین او و مادرش جدائی انداخت همانطور که چندی پیش پدرش را نیز از او گرفته بود به این ترتیب آسمان امانت خود را به زمین سپرد.

عبدالله پسر عبدالمطلب و زن او آمنه دختر وهب هردو از دنیا در گذشتند و به حکم تقدیر طفل آنها یتیم ماند:

مادرش از دست رفت، پدرش از او گرفته شد. اکنون غیر از خدا کسی را نمیشناسد که ویرا پناه دهد.

همان خدایی که کفالت او را به عهده گرفت و ویرا در زیر حمایت خویش آورد، همان پروردگاری که در مقابل دشمنی های روزگار و بدی های زمانه محفوظش داشت و او را بر دشمنانش ظفر داد، اینک نیز به او رحم آورد.

یتیم با پرستار خویش تنها ماند و او که از مدتی پیش خود را وقف خدمت و دوستی وی کرده بود محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را یکه و تنها به خانه جد و عموهایش باز گردانید.

در راه بجز این زن کسی دیگر نبود که از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)

پرستاری کند و یا خوراکی به او بخوراند.

از این وقت پرستار وی به جای مادری مهربان که وجود خود را به فرزندش سپرده باشد همه وقت چه در دوران کودکی و چه در ایام جوانی خود را برای کارهای وی آماده میداشت و در قلبش بجز او کسی دیگر را جای نبود.

در خانه ابوطالب

طفل در خانه عموی خود ابیطالب و در آغوش این پرستار بزرگ میشد. رفته رفته بین مردم به حسن خلق و بزرگی نسب شهرت یافته گفتار شیرین و چهره جذاب و امانت او زبانزد خاص و عام گشت. کناره گیری او از عیش و نوش که در این سن کاری بس شگفت و از محالات مینمود بیش از پیش بر شهرتش افزود.

خدیجه گفتار مردم را درباره این یتیم میشنید و راستی و درستی او همواره در خاطرش میبود؛ وقتی او را دید مسرور شد و در حالیکه اضطراب در وجودش نمایان بود بدو گفت اگر برای تجارت به شام حاضر باشی زیاده بر آنچه به دیگران میدهم به تو خواهم داد.

ص: 14

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بدین امر تن در داد و از طرف خدیجه به سوداگری بشام رفت.

اینک چند ماه از مسافرت او گذشته و بازگشت وی نزدیک است خدیجه در بالاخانه منزلش ایستاده راه بین مکه و شام را مینگرد.

نگاه او دیدار مشتاقی است که دوری دوستش ویرا به رنج انداخته و در غیاب او زمانی را به سختی گذرانده است .

ص: 15

خدیده دختر خویلد در مکه نشو و نما یافت و در صحراها و بیابانهای این سرزمین بزرگ شد.

خانواده ای که او را پرورش میداد از بزرگترین قبیله ی عرب و نفوذ آنها بر همه مسلم و آثار بزرگی ایشان از همه زیادتر بود.

مکه در آن روزگاران امتیازاتی داشت که دیگر شهرهای عربستان به کلی از آن محروم بودند چه هم کعبه زیارتگاه عرب در این شهر واقع بود و هم مردانی بزرگ در آن مسکن داشتند که رأی ایشان در هر کاری مورد استفاده همگان قرار میگرفت.

حکومت مکه تقریباً ملی و کارهای عمومی شهر به دست تمام مردم اداره میشد.

انجمنی بنام (دار الندوه) در این شهر بر پا بود که

بزرگان مکه برای مشورت در امور و مصالح قریش در آن گرد می آمدند و همه کارها از زناشویی تا اعلان جنگ و بستن پیمان صلح و غیره بنظر و موافقت ایشان انجام میگرفت.

کارهای مکه را ده طایفه که دارای مقام و اهمیتی فوق العاده بوده و هر کدام پیشه ای مخصوص داشتند انجام می دادند و پس از ایشان این مشاغل به پسر یا نواده هایشان میرسید، و این طرز حکومت اگر با وضعیت صحرائشینی اعراب در آن دوره مقایسه شود طرزی بسیار پسندیده و نیک بوده است.

گفتیم بزرگی و شرف در مکه به ده قبیله اختصاص داشت که عبارت از اقوام: هاشم، امیه، نوفل، عبدالدار اسد، تمیم، مخزوم، عدی، صبح و سهم بوده و هر کدام منصبی معین داشتند؛

یکی آب دادن حاج را به عهده داشت (سقایة) دیگری غذا دادن ایشان را (رفادة) سومی به منصب پاسبانی و خدمت کعبه سرفراز بود (سدانة) یکی دیگر ریاست دارالندوه را در دست داشت و آخری مدیر کارهای مربوط به انجمن و

شوری بود و دیگران نیز هر کدام متصدی امری بودند.

در امور و وقایع کوچک جزائی هم که بین مردم اتفاق می افتاد سران هر قبیله خود جدا داوری کرده رأی میدادند. دینی معین و قوانینی مدون در مکه وجود نداشت و کارها را اغلب به طریقی که نیک میپنداشتند میگذرانیدند و اغلب امور را که به نظر با هم شبیه بودند با یکدیگر قیاس میکردند. غیر از دارالندوه انجمنی دیگر نیز بنام (حلف الفضول) در مکه بر پا بود که مرام آن گرفتن حق مظلوم از ظالم و کوتاه کردن دست بدکاران از سر مردم و بسط انصاف و عدل بود.

محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز در این انجمن حاضر میگشت و پس از پیغمبری بارها آن را به خاطر آورده اسم آنرا به نیکی میبرد و بر آن درود میگفت .

دین در مکه خراب و بر آشفته بود چه مردم بت پرست و یگانه وسیله تقرب ایشان بدرگاه خداوندان خویش بت ها بودند که عده زیادی از آنها در کعبه قرار داشت.

ص: 18

جمعیت آن روزی مکه را به تحقیق نمیتوان معلوم داشت ولی اگر از روی عده جنگ ها و خونریزی های ایشان بگیریم از پانزده هزار نفر تجاوز نمیکرد.

بیشتر اهالی مکه تاجر یا کاسب بودند و با ایران و شام و عراق روابط بازرگانی داشته به کاروان های تجارته نیز که از سر زمین آنها میگذشت کمک میکردند و از اینراه هم سودی شایان بر میگرفتند.

زن در جاهلیت

عرب پیش آهنگ جنگ و غارت و آماده انتقام و خونخواهی بود. مرد عرب هنگامی که وارد کارزار میشد اهمیتی به زندگی نمیداد و در نظر وی غلبه بر مرگ و مغلوب شدن از دست او یکسان بود. ولی با اینهمه نمیتوانست در میدان رزم از فکر زن و بچه اش نیز بیرون رود و به روزگار آنها پس از خود نیندیشد چه شاید زن و دخترش بعد از وی اسیر این و آن شوند و در سختی و خواری بگذرانند.

همین اندیشه و دوستی خانواده او را به پایداری در برابر دشمن چندان تشویق میکرد تا بر مرگ چیره گردد.

و اما زن در عرب همه جا همدوش شوهر و در کارهای روزانه و جنگ و یغما با او شریک بود.

تنها مایه تسلی مرد در غم و اندوه و یگانه همدست وی در کسب افتخار و شهرت زن بود. زن سرزندگانی و مرگ، هدف تیر خشم و غضب، بیدار کننده عواطف و احساسات، برانگیزنده مهر و کین، مطلع شعر و قصیده مرد و بالاخره مقامش در عرب به قدری بلند بود که اعراب برای خداوند عالم دخترانی چون دختران خاکی قائل بوده آنها را میپرستیدند.

در شوهر دادن دختر نیز کمال مراقبت و احتیاط را به عمل آورده به زناشویی وی با بیگانگان راضی نمیشدند چنانکه وقتی کسری بزرگترین پادشاه قدیم مشرق رسولی به دربار نعمان ملک حیره برای خواستگاری دختر او فرستاد و نعمان با آنکه دست نشانده و یکی از حکام او بشمار میرفت از این امر سرپیچید، در حالیکه اگر این تقاضا از طرف خسرو به هر یک از پادشاهان دنیای آن روز میشد از خوشحالی در پوست نگنجیده و بیهوده نعمتی چنین بزرگ و غیر مترقب را از دست نمیدادند، ولی نعمان به عذر اینکه دخترش را به غیر

ص: 20

عرب نمیدهد زیر این بار نرفت و در وجود کسری آتش غضب شعله ور کرد و خود به دربار ایران خوانده شد و در آنجا چنان به زیر پای پیل کوفته و مالیده گشت که گوشت و پوست و استخوان و اعضای و جودش همه با خاک یکسان شدند.

هنگامی که نعمان عازم ایران بود سلطنت خود را به (هانی بن قصبیه شیبانی) داد و دختر خویش (حرقه) را پیش او به امانت سپرد.

خسرو فرستاده های دیگر به نزد هانی روانه داشت و تقاضای اول خود را تجدید کرد ولی این فرستاده نیز به جواب قطعی نائل نیامد و کسری ناچار سپاهی برای سرکوبی اعراب به عربستان فرستاد.

صحرای عرب از خود و اجتماعات خویش دفاع میکرد.

سپاه ایران با سواران عرب در (ذی قار) (1) روبرو شد ایرانیان عقب نشینی اختیار کردند و جنگ به سود اعراب خاتمه یافت.

در حقیقت میتوان گفت این پیشرفت برای دفاع و

ص: 21

1- ذی قار در ساحل رود فرات واقع و اکنون آن را مقیر (مگیر) به تضعیف گویند. (مترجم)

حمایت از دختران نصیب عرب شد.

مهر ورزی نسبت به زن و دختر و غلو در حق ایشان نه فقط ویژه بزرگان و توانگران عرب بود بلکه در این امر طبقات پست و نیازمند هم نهایت جدیت داشته با بزرگان دم برابری میزدند و میتوان گفت تا آنجا در نگرهبانی دختر خویش کوشا بوده و آنقدر به او علاقه داشتند که از ترس آنکه مبادا روزی دچار ننگی گردد و یا زمانی به نیستی و مسکنت افتد وی را زنده در گور کرده بر او خاک میریختند. و بر اشک ها و زاری هایش نمی بخشودند.

این خوی ناپسند با پیدایش مذهب اسلام یکسره نابود شد و در پرتو این دین زن تمام آزادی های خود را به دست آورده همه جا مساوی مرد و در تمام امور همدوش او قرار گرفت.

هنگامی که زن عرب این چنین آزادی را به دست آورد زن رومی هنوز مرد را پرستش میکرد و او را خداوندی قهار میشمرد و در خانه وی بذلت و بندگی بسر میبرد.

خوب است در این فصل از سرگذشت دوزن بزرگ عرب که در روزگاران پیشین بر این شبه جزیره فرمانروایی داشته و به افتخاراتی نیز نائل آمده اند سخن رانیم که نخستین آن دو (بلقیس) ملکه یمن و دومی (زباء) یا زینب ملکه تدمر است.

پایتخت یمن شهر مأرب که در صحرای عربستان بر روی تپه ای بنا شده و دارای میوه های فراوان گوناگون بود.

این شهر مرکز پادشاهان یمن و مسکن طوایف عمده آن به شمار میرفت. سد مشهور مأرب از وسط این شهر گذشته زمین های اطراف را آبیاری میکرد و بدانها زندگی تازه ای میبخشید. این سد باعث رفاه و آرامش مردم و موجب بسط و ترقی تمدن و عامل مهم آبادی و عمران یمن بود.

بلقیس تخت و تاج را از پدر و شوهرش به ارث برد.

تخت او به قدری زیبا و بدایع صنعت به اندازه ای در آن بکار رفته بود که خداوند عز و جل در محکم کتاب آسمانی او را به عظمت توصیف کرده و درباره آن چنین می گوید:

« وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ »

یعنی: (همه چیز به او داده شد و او را تختی بزرگ است)

بلقیس در دوران پانزده ساله سلطنت خویش چنان قوه و قدرتی بهمرسانده بود که هنگام رفتن او بطرف سلیمان صد هزار نفر از امرای یمن در رکابش بودند.

و در فزونی عقل و بلند مرتبه و نفوذ عزمش همین بس که وقتی سلیمان برای دعوت بدین جدید رسولی بدربار او فرستاد و فقط این جمله را در نامه وی نوشت:

« إِنْهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَّا تَعْلَمُوا عَلِيٌّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ. »

یعنی: (این نامه ایست از سلیمان و آن اینست « به نام پروردگار بخشنده مهربان باید بر من بلندی نکنید و به من تسلیم شده نزد من آیید. »).

بلقیس چون پادشاهان مغرور گستاخی ننمود و سلیمان را خوار نشمرد، در ادب آویخت و غرور را رها کرد و در قلبش نسبت به این نامه حس احترام و بزرگی پدید آمده پیش خود چنین اندیشه نکرد که نویسنده چرا در نامه خود به او

احترام نگذاشته و یا شاید قدرتش از وی کمتر و دامنه سلطنتش از او تنگتر باشد.

بلکه در عوض حکام زیر دست خود را جمع کرده با انجمنی مرکب از سیصد و دوازده نفر از قبایل مختلف یمن کنکاش کرد و آنها را مخاطب ساخته چنین گفت :

« یا ایها الملاء انی القی الی کتاب کریم »

(ای گروه نامه ای گرامی پیش من افکنده شده است)

سپس با آنها فروتنی کرده دنباله کلام را چنین آورد که:

« یا ایها الملاء افتونی فی امری ما کنت قاطعة امره حتی تشهدون »

(ای گروه در کار من فتوی دهید چه من هرگز کاری را بدون حضور و صواب دید ، شما انجام نداده ام)

نمایندگان انجمن همه تحت امر او آمدند و چنین گفتند:

« نحن او او قوة واولو بأس شدید والامر الیک فانظر ماذا تأمرین »

(ما دارای نیرو و شجاعت زیاد میباشیم اختیار کار بدست تست، در آنچه فرمان میدهی بنگر، که ما فرمان برداریم).

ص: 25

بلقیس برای ایشان عواقب وخیم و بیمناک جنگ را شرح داده از کشته شدن مردم و ویرانی شهرها آنها را آگاه ساخت و گفت:

« الا ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذله و كذلك يفعلون. »

(پادشاهان هنگامی که وارد قریه ای شوند آن را ویران ساخته عزیزانش را خوار میکنند و چنین بجا میآورند).

بعد پرده از روی عقیده خویش بر گرفته بیان نمود که:

« و انی مرسله اليهم بهديه ». »

(من به سوی ایشان هدیه ای میفرستم).

هدیه ای که چشم طمع کاران را خیره سازد و دلباختگان دنیا را به خود مشغول دارد اگر چنین شد، سلیمان پادشاه و غرض او دنیاداری است، آن وقت ما میتوانیم به کمک نیروی خویش تخت او را سرنگون کنیم و سلطنتش را بر باد دهیم.

ولی اگر این تحفه را به ما باز گردانید بی شک پیمبری است که میخواهد ما را به راه راست هدایت کند.

پس تحفه ای بی نظیر که در آن نمونه کامل و خوب هر چیز وجود داشت به حضور سلیمان فرستادند.

ص: 26

چون نمایندگان هدایا را عرضه داشتند سلیمان گفت:

« المدونی بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون »

(آیا مرا مال می‌دهی، آنچه خدا به من داده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است بلکه شما به تحفه های خود مسرور می‌باشید).

رفتار سلیمان با نمایندگان و ناچیز شمردن تحفه و رد کردن آن مطلب را کاملاً بر بلقیس آشکار ساخته او را به ترک آئین پدران خویش و قبول دینی که از طرف پروردگار یکتا بود واداشت و به این ترتیب پرستش آفتاب از یمن و اطراف آن به کلی برافتاد.

اینها تمام دلیل زیادی عقل و تدبیر رأی بلقیس است که حتی در میانه مردان هم نظیر آن کمتر دیده شده است.

زینب ملکه تدمر

زندگانی این زن در حالی که پر از خوشی و نشاط است با غم و اندوه نیز توأم می‌باشد.

قلمرو سلطنت زینب از سودان تا آنقره کنونی و پرچمش بر فراز تمام شهرهای بین این دو ناحیه در اهتزاز بود

ص: 27

و مردمان و قبایل مختلف این حدود همه در زیر فرمان وی بسر میبردند.

تدمر در شمال صحرای شام واقع شده از دمشق صد و پنجاه میل مسافت دارد و تا فرات چند روز راه است.

مسافرینی که از عراق به شام و از شام به عراق میروند در این شهر با هم تلاقی میکنند .

چون این شهر در قدیم سر راه دو کشور ایران و روم قرار داشته و رفت و آمد اهالی این سرزمین برای خرید کالاهای آن دو دیار قطع نمیگشت ساکنین این ناحیه با مردم آن دو مملکت مخلوط شده نژادی بوجود آوردند که افراد آن بسیار تیز فهم و باهوش و زیبا و خوش اندام بودند.

سرتاسر این کشور باستانی را آبادی های بی شماری فراگرفته و در آنجا بناهایی که پایه های آن در اعماق زمین و کنگره هایش با منازل افلاک دم برابری میزده بر پا بوده است. پرستشگاه هایی مانند « پرستشگاه آفتاب » و قصوری چون « قصر اعظم » که طولش به دو هزار ذراع میرسیده است خود بهترین گواه تمدن درخشان و کاملترین نمونه آبادی و اهمیت این سرزمین بهشمار می آیند.

ص: 28

زینب بسیار زیبا و شیرین سخن و دارای سیرتی پسندیده و عقلی نافذ و اراده ای قوی بود.

از مردان جنگی دلیر تر و در کارزار از آنها ثابت قدمتر مینمود.

هنگام جنگ در حالی که نیزه خود را بر میگرفت و شمشیری بر کمر میبست و خودی بر سر می نهاد از میان صف های سپاه گذشته در قلب ایشان چنان آتش شوق و پایداری و دفاع از میهن را شعله ور می ساخت که سپاهیانش تا به فتح و پیروزی نائل نمیشدند دست از جنگ نمیکشیدند، به این ترتیب زینب شهرها گشود و ولایت ها مسخر ساخت تا آنکه ارتش روم بخاک او ریختند.

سپاهیان زینب از دور او پراکنده شدند و ملکه آنها تسلیم رومی ها گشت و به اسیری به روم رفت ولی در آنجا هم در قلب فاتحین مقامی بزرگ به دست آورد چنانکه پس از کمی او را به نزد طایفه اش باز گرداندند ولی او از این به بعد دست از سلطنت کشیده تا دم مرگ گوشه گیری اختیار کرد.

تا اینجا سخنی شیرین و داستانی دلپذیر از سر گذشت

ص: 29

و زندگانی زن عرب در روزگاران پیشین به پایان رساندیم و در آن پرده های زندگی او را از تولد و پرورش تا دوستی و فخر عرب نسبت بدو و ترس وی از بی چیزی از نظر خوانندگان گذرانیدیم و نیز به سرگذشت بعضی از ملکه های عرب در دوره جاهلیت پرداختیم.

اینک داستان ایشان را مقدمه و آغاز تاریخ بهترین زن جزیره العرب و بزرگترین بانوی اسلام و گرامی ترین خانم زمین و آسمان یعنی فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد صلی الله علیه و سلم قرار می‌دهیم.

ص: 30

خدیجه

سخن را به جانب خدیجه دختر خویلد باز میگردانیم.

این بانوی بلند مرتبه عرب دارای اخلاقی پسندیده عواطفی رقیق، نسبی عالی، خاندانی بزرگ، قبیله ای مشهور، طایفه ای به نام و ثروتی فراوان بود که در راه دستگیری بینوایان و سیر کردن گرسنه ها و پوشاندن برهنگان صرف میکرد.

خدیجه در اخلاق و نسب و دارائی بین خانواده خود یگانه و میان اقران خویش بی مانند بود.

اما زیبایی او: در این حدود از سن که ما از خدیجه گفتگو میکنیم و به سرگذشت وی میپردازیم زنی است جذاب و نمکین که چهل سال از عمرش گذشته و پایان دوره جاهلیت را درک کرده و اینک به واسطه زیبایی و حسن خلق موقعیتی بزرگ بین طایفه خویش به دست آورده است.

ص: 31

خدیجه در ایام جاهلیت به نام طاهره خوانده میشد چه هم سیرتی پاک و روشی نیک داشت و هم از دام های نادانی و بندهای فساد بر کنار بود و نیز در بین زن های طایفه خویش به پاکی قلب و متانت عقل و نیکویی رأی شهرت داشت.

«عتیق بن عابد» او را خواستگاری کرده باوی ازدواج نمود ولی کمی بعد از دنیا رفت و پس از مرگ او خدیجه با یکی از بزرگان طایفه خود به نام «اباهاله» زناشویی کرد و از او فرزندی موسوم به «هند» آورد که بیش از کمی با مادر زندگی نکرد و جهان را بدرود گفت و پس از وی شوهر دوم او نیز رخت از این جهان بر بست و خدیجه در خانه تنها ماند.

با این همه خدیجه پیوسته در طراوت جوانی باقی مانده و در خانه زیبایی که زندگی میکرد اسباب آسایش و عزت برای وی فراهم بود و بندگان و کنیزانی که اطراف او بودند همه در توجه و خدمتگاری نهایت اهتمام را نشان میدادند.

از بزرگان و اشراف قریش هنوز عده زیادی به خواستگار خدیجه می آمدند ولی او خواهش ایشان را به مهربانی و لطف رد میکرد و با کمال ادب از آنها پوزش میطلبید.

چنین مینمود که این زن پس از مرگ دو شوهر خود تنهایی را به زناشویی با همسری جدید برتری داده و برای آنکه از خیال زندگانی با شخص دیگری باز ماند تجارت را بهترین وسیله تسلیت و سرگرمی خود ساخته بود.

اشتغال خدیجه به بازرگانی موجب تعجب طایفه او شد چه با آنکه یاری نخواستن زن در کارهای خویش از مرد امری شگفت آور و غریب نیست ولی در آن زمان در شهر مکه این طرز زندگانی کم نظیر و چندان سابقه ای نداشت.

بازار عکاظ

مکه همانطور که پیش از این بیان کردیم شهری تجارتي و بارونق بود که اهالی آن به تقاط مختلفه زمین مسافرت کرده کالای خویش را به شهرهای اطراف میفروختند و متاع شهرهای دور دست را خریده یا به شهری دیگر حمل میکردند و یا آنها را در بازارهای تجارتي خویش که فقط روزی چند در سال گشوده میشد به معرض فروش و مبادله در می آوردند.

مشهورترین این بازارها بازار عکاظ است که در روز ماه ذیقعد در مکانی بین مکه و طائف برپا میشد

و غیر از آن بازار های متعدد دیگری نیز وجود داشته که ما نیازی به بیان و شماره آنها نداریم.

بازار عکاظ چندان اهمیت داشت که « نعمان بن منذر پادشاه حیره » با همه ی ارتباط او به شهرهای متمدن و دوری وی از مکه همت بر آن گماشت که هر سال شترهایی حامل جامه و عطر از طرف خود برای فروش بدین بازار روانه دارد.

از بهای این امتعه به قدر احتیاجات « حیره » و مقداری صرف خرید پوست طائف میشد.

اینها تمام دلیل رواج تجارت در شهرهای حجاز و مکه و طائف و برخورداری مردم از سوداگری با بازرگانان شهرهای دور و نزدیک بود.

بازرگانان حجاز در سوداگری با شام و شهر های دیگر کالای تجارته و مواد استخراجی از معادن و گیاه های خود را بدان نقاط فرستاده در عوض کار های دستی و مواد معدنی شام و دیگر شهرها را به سرزمین خود باز میگردانیدند.

بیشتر چیزی که حجاز از سرزمین خود میگرفت و به خارج میفرستاد مواد معدنی و نباتی بود که در رنگرزی

و دباغی و ساختن دواجات و عطرها بکار میرفت.

تجارت پشم و کرک و پوست حیوانات و شیر و کره و دیگر موادی که از شیر میگیرند نیز معمول بود؛ خشگبار از قبیل کشمش و خرما و غیره و تجارت سایر چیزهای رایج و خوب هم که طرف احتیاج گروهی بی شمار از ساکنین شام و اطراف آن بود رواجی بسزا داشت.

عرب به تجارت بی میل نبود و این پیشه برای او دشواری نداشت، به همین جهت افراد این قوم شخصاً در این شغل مباشرت کرده طرق و اشکال مختلفه آنرا به خوبی میدانستند و هر یک در رشته ای از آن کار میکردند یکی فروشنده لباس و جامه و دیگری روغن و گوشت بود، یکی آلات و اسلحه داشت، یکی دیگر شربت ها و دواجات میفروخت و دیگری به فروش بنده و برده اشتغال داشت ثروت و دارایی ایشان فراوان و دلیل آن یکی اموال زیادی بود که قریش در جنگ بدر برای استرداد اسرای خود صرف کردند و دیگر گفتار پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در حق (صفوان بن امیه) میباشد که فرمود:

« ان صفوان بن امیه قنطر فی الجاهلیه و قنطر ابوه »

ص: 35

یعنی: (صفوان پسر امیه و پدرش هر دو در جاهلیت دارای ثروتی هنگفت شدند).

محمد امین (صلی الله علیه و آله وسلم)

بی شک خدیجه دختر خویلد در تجارت پیرو عادات طایفه خود بود و به توسط نماینده خویش محصولات معدنی و گیاهی حجاز و مکه را به شام فرستاده در آنجا به فروش میرسانید و از بهای آن نیز کالای تجارتي این محیط را خریداری کرده به مکه باز میگردانید و در آنجا بازار عکاظ یا سایر بازارها میفروخت.

و نیز در این شکی نیست که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از طرف خدیجه به تجارت شام رفت .

از آنجا که خدیجه همواره آوازه امانت و پایداری محمد را شنیده و از حسن خلق و بلندی طبعش آگاهی یافته بود به او پیشنهاد کرد که اگر از طرف وی حاضر برای رفتن به شام باشد زیاده بر آنچه سایر بازرگانان به او میدهند خدیجه بوی خواهد داد.

ص: 36

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) این موضوع را با عم خود ابیطالب در میان نهاد و چون ابیطالب ویرا به قبول اینکار نصیحت کرد محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز بدین امر تن در داده پس از گردآوری کالاهای مرغوب حجاز با « میسره » غلام خدیجه به جانب شام رهسپار شد و در این سفر به خوبی از عهده فروش امتعه خود بر آمده در معاملاتش موفق گشت، سپس از کالای شام آنچه طرف احتیاج مردم حجاز بود به که آورد و از فروش آنها سودی چندین برابر قیمت اصلی نصیب خدیجه گردانید.

احساس محبت

خدیجه حس میکرد که جاذبه ای قوی ویرا به سوی این جوان کم حرف و زیبا چهره و خوش اخلاق میکشاند.

جوانی که هنوز بیش از بیست و پنج بهار از عمرش نگذشته، هنوز خوشی و تفریح و بازی را نمیشناسد و به کارهایی از آن قبیل که همسالان وی با آنها سر و کار دارند دل بستگی ندارد .

خدیجه که شنیده بود دست تقدیر و حکم آسمانی این جوان را مورد توجه و مشمول عواطف خویش خواهد

ساخت و نیز میشنید که به زودی در جزیره العرب پیمبری ظهور خواهد کرد، در اعماق قلب خویش حس میکرد که این پیمبر غیر از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) کسی دیگر نیست.

زیرا مگر در این جزیره کسی که بتواند از حیث اخلاق و کمال و بزرگی و عظمت نفس با محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) برابر باشد میتوان یافت؟

من به خوبی اطمینان دارم که پس از مراجعت « میسره » از شام خدیجه در باره محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و کارهای وی و مذاکراتی که در راه بین آن دو صورت گرفته بود با غلام خود گفتگو میکرد و « میسره » نیز حق سخن را ادا کرده بانوی خود را از رفتار این جوان خاموش و غریب که فقط با تنهایی انس میگرفت و پیوسته متوجه ستاره ها و آرامش صحرا بود به خوبی آگاهی داد.

و نیز چنین بیان نمود که در این سفر قوه ای آسمانی به حمایت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) برخاسته بدی ها را از وی دور میساخت و هم ابری که همه وقت از بالای سرش میگذشت او را از نور سوزان آفتاب و شدت و اذیت گرما محفوظ میداشت

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به نزد « میسره » و خدیجه رفت و آمد میکرد و با آنکه در چنین سنی جوانان فقط به اجتماع و آمیزش و شوخ طبعی میل دارند او تنها در زندگی ایشان دقت داشت و به جز آن به چیزی دیگر متوجه نبود.

خدیجه به گفتار غلام خود مانوس میشد و در دل خویش نسبت به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دوستی و مهری حس میکرد که کم کم به قلبش راه یافته و با خویش مخلوط میگشت چنانکه دیگر طاقت صبر نداشت و دوری او را تحمل نمیکرد.

ص: 39

رسول خدیجه

پس از مراجعت از شام محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) با اجازه عم خود ابیطالب به خانه خدیجه رفت و ابیطالب و «نبعه» کنیز خود را در پی او روان داشت تا سخنانی که بین آن دو میگذرد برای وی باز گوید.

کنیزک برگشت و آنچه دیده بود برای ابوطالب که شنیدن آنها ویرا به شگفت میآورد و مدهوشش میساخت حکایت کرده چنین گفت:

خدیجه همین که صدای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را شنید از درون خانه به جانب در شتافته دست او را به سینه و زیر گلوئی خود چسبانید و به وی گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد، به خدا قسم من تنها برای امیدواری به رسالت تو به چنین کاری مبادرت کردم چه میدانم به زودی تو در این جزیره به پیمبری برگزیده خواهی شد.

اگر تو آن پیامبر باشی حق و مرتبه مرا بشناس و از نظرم دور مدار و من پیوسته به درگاه خداوندی که تو را برای من به رسالت فرستد نیاز میآورم.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت:

اگر من آن پیامبر باشم نیکی های تو را درباره خود هرگز فراموش نخواهم کرد و اگر او کسی دیگر باشد خداوند اینکار را که تو برای خاطر وی (نسبت به پیغمبرش) انجام داده ای از نظر دور نخواهد داشت.

در این خبر مبالغه ای نشده و نیز جای انکار هم در آن نیست زیرا خدیجه یکی از منسوبین «ورقة بن نوفل» بود که در دوران جاهلیت به خداوند یکتا ایمان آورده و یقین داشت به این زودی پیغمبری ظهور خواهد کرد و دور نیست که این خبر را به خدیجه نیز رسانیده و او هم قبول کرده باشد. خدیجه نظری به بزرگان عصر خود افکنده غیر از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) کسی را در خور مقام پیغمبری نمیدید و اخلاقی را که باید زیور پیامبران باشد به جز او در کسی دیگر نمی یافت و این خود باعث تعلق خاطر وی به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و ایمان او به پیغمبرش

ص: 41

بوده او را همان پیغمبری میدانست که مردم در انتظارش بسر میبرند.

دوستی خدیجه نسبت به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نه تنها به خاطر این بود که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پیغمبر آینده است و باید به او ایمان آورد چه این امر هنوز مورد تردید بود. بلکه خدیجه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به راستی دوست میداشت و محبت وی بدو برای حسن خلق و بزرگی نسبش بود چنانکه در دل به نزدیکی رغبتی احساس میکرد و نسبت به او مهر میورزید ولی خدیجه بیم آن داشت که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دوستی وی را نپذیرفته و مایل به زناشویی او نباشد این بود که یکی از رفقای خود یا به گفته بعضی خواهرش را به نزد او فرستاد تا وی را به ازدواج تشویق کند.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت:

من برای اینکار مالی در دست ندارم.

او گفت:

اگر همسر تو از مال بی نیازت سازد و دارای زیبایی و شرف و هم کفو تو باشد، آیا سؤال او را اجابت میکنی؟

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: آن زن کیست؟

ص: 42

او گفت: خدیجه.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: آری به اینکار حاضرم.

خطبه ابوطالب

چون فرستاده خدیجه به نزد او بازگشت و وی را از رضایت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) خبر داد خدیجه در حال کسی به نزد محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) فرستاد تا ساعت حضور وی را در مجالس عقد به او اعلام دارد و نیز کسی دیگر را به خانه عموی خویش (عمرو بن سعد) روانه داشت تا در مجلس جشن حاضر شده ایشان را به عقد ازدواج یکدیگر در آورد.

محمد با عموی خود و رؤسای مضر و ابوبکر در مجلس جشن حاضر شدند و چون جمعیت تکمیل شد ابوطالب به سخن در آمده این خطبه را خواند:

« الحمد لله الذي جعلنا من ذرية ابراهيم و زرع اسماعيل و معدن معد و اصل مضر و جهلنا خضته بيته و سواس حرمه و جمل لنا بيته محجوجة و حرمة آمنأ و جعلنا الحكام على الناس ثم ان ابن اخي هذا محمد بن عبد الله لا يوزن برجل الارجح به شرفا و نبلاً و فضلاً و عقلاً فان كان في المال قلّ فان المال

ص: 43

ظل زائل و امر حائل و محمد من قد عرفتم قرابته و قد خطب خديجة بنت خويلد و بنل لها ما أجله و عاجله و هو والله بعد هذا له نباء عظيم و خطر جليل جسيم».

(سپاس خدایی که ما را از اولاد ابراهیم و فرزندان اسماعیل و اصل مضر و ریشه معد آفرید. ما را پاسبانان خانه و مدیران حرم خویش ساخت. خانه حج را به ما عطا کرد و حرم امن را به ما داد و ما را بر مردم حکمروا ساخت:

این برادر زاده من محمد پسر عبدالله است که با هیچ مردی مقایسه نمیشود مگر آنکه از حیث شرف و نجابت و عقل و فضیلت بر او برتری می یابد و هر چند در مال تنگدست است ولی مال سایه ایست فنا پذیر و امری است دستخوش تغییر.

محمد همان کسی که خویشاوندی وی را دانستید خدیجه دختر خویلد را خواستگاری میکند و بر او از مال نقد و ذمه چیزی می بخشد (1) و قسم به خدا که پس از این برای محمد

ص: 44

1- در مهر خدیجه اقوال مختلف است بعضی گویند مهرش دو هزار دینار بود و گروهی آنرا بیست شتر دانسته اند، برخی دوازده نیم اوقیه (پانصد درهم)

خبری مهم و موقعیتی بزرگ خواهد بود).

خطبه ورقه بن نوفل

و چون ابوطالب خطبه را به پایان رسانید . ورقه بن نوفل، چنین به سخن در آمد.

« الحمد لله الذي جعلنا كما ذكرت وفضلنا على ما عدت فنحن سادة العرب وقادتها وانتم اهلي ذاك كله لا تكثر العشيرة فضلكم ولا يرد احد من الناس فخركم و شرفكم وقسد رغبتنا في الاتصال بحبلكم و شرفكم فاشهدو على يا معشر قريش باني قد زوجت خديجه بنت خويلد من محمد بن عبد الله على كذا ... »

(سپاس خدایی که ما را همانطور که تو بیان کردی آفرید و بر آنچه شمردی برتری داد. ما بزرگان و پیشوایان عرب و شما نیز دارای تمام این شئون میباشید، عشیره منکر برتری شما نیست و هیچکس از مردم افتخار و شرف شما را رد نمیکند و ما آرزومند پیوستن به دوستی و شرف شما شدیم

ای گروه قریش بر من گواهی دهید به اینکه خدیجه دختر خویلد را به فلان مهر به زناشویی با محمد پسر عبدالله در آوردم).

ص: 45

پس از سکوت ورقه بن نوفل، ابوطالب اظهار کرد که میل دارم در این ازدواج عمومی خدیجه نیز شرکت جوید

پس عمرو بن سعد سخن آغاز کرده چنین گفت:

« اشهدوا علي يا معشر قريش انني قد انكحت محمد بن عبدالله خديجة بنت خويلد ».

(ای گروه قریش بر من گواهی دهید به اینکه خدیجه دختر خویلد را به نکاح محمد پسر عبدالله در آوردم).

محمد بن عبدالله نکاح را پذیرفت و بر این امر بزرگان قریش گواهی دادند .

ام ایمن

پس از زناشویی با خدیجه زندگانی آرام و شیرینی برای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به راه میافتد، زن نیکوکار و شوهر جوان و نجیب هر دو از هم بهره میبرند.

از این زمان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به فکر کمک به مظلومان و دادرسی بینوایان افتاده صله رحم و تکفل بیچارگان را مورد نظر و توجه خویش قرار میدهد.

در این هنگام به اندیشه کنیزک حبشی که در راه

پرستاری و بزرگ کردن وی دوستی‌ها و محبت‌ها نشان داده بود افتاده او را آزاد می‌سازد و حق کاملش را در زندگی آزاد به وی باز می‌گرداند. برای او شوهری از اهل یثرب ساکن مکه انتخاب می‌کند که با وی به یثرب رفته و تا وقتی که خدا می‌خواهد با هم زندگی کنند و پس از مرگ شوهر با پسر دوم خویش «ایمن بن عبید» به نزد پسر اول خود «محمد بن عبدالله» بر گردد.

از این وقت با پسر خود در سایه حمایت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، در منزل او و پیش زن نیکوکارش خدیجه با خوشی و سعادت روزگار می‌گذراند تا آنکه خدا نعمت خویش را بر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) تمام کرده وی را بر آنچه از بهر او تقدیر شده بود اختیار می‌کند، هم بزرگی و کرامت بدو می‌دهد و هم بار سنگین (رسالت) را به دوشش می‌گذارد ولی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چه در خوشی و اندوه و چه در جنگ و صلح از خیال این کنیز بیرون نمی‌رود تا آنجا که در حق وی به یاران خویش این جمله زیبا را که پر از دوستی و مهر و وفاست می‌گوید:

«انها بقية اهل بيتي».

ص: 47

(این زن باز مانده خانواده من است).

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) میل دارد که این زن زنده بماند و همان بهره و لذتی را که آزادگان از دنیا بر میگیرند او نیز دارا باشد اینست که از اصحاب خویش شوهری برای وی میطلبد و به ایشان چنین میگوید:

هر آنکس بخواهد با یکی از زنهای بهشتی ازدواج کند بیاید و ام ایمن را بگیرد).

در اینوقت (زید) غلام پیغمبر بدین کار شتاب میکند و او را به همسری خویش در می آورد.

روزها بر ام ایمن میگذرد و او می بیند که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به مقامی بلندتر از دیگران و مرتبه ای فوق سایرین میرسد و نیز مینگرد که در راه خدا اذیت ها می بیند و در نفس خود و میان قبیله و اصحاب خویش امتحان میشود، با چه سختی ها رو برو میگردد و چه آزارها تحمل میکند، به پیشوازی دشمنی های خصم میرود و به تنهایی در برابر گروهی بی شمار میایستد و تمام سختی ها را با صبر و آرامی میپذیرد.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بزرگ میشود و ام ایمن دعوت وی را اجابت میکند،

ص: 48

و هنگامی که او را مژده بهشت می‌دهد و از جهنمش می‌ترساند بدو ایمان می‌آورد.

گروهی برای کشتن محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) اجتماع میکنند و او در حال وداع از مکه به جانب یثرب روان میشود، دل ام ایمن از دوریش تنگ گشته مکه را ترک میگوید و در پی او به راه میافتد و به سوی خدا و پسر خویش که پیغمبر و برگزیده اوست روان میشود.

سختی های راه و مشقات سفرش طاقت فرساست ولی او این همه را شیرین و خوشگوار می‌شمارد و بر آنها صبر میکند، در حال روزه به سفر روانست و در بین راه چنان رنج گرسنگی و فشار تشنگی و گرمای سوزان آفتاب او را اذیت میکند که وی سیاهی مرگ را در جلو خویش می بیند ولی عنان صبر را از دست نداده کوشش خود را به منتها درجه میرساند و و غرق در تسلیم و اراده خدا میشود که ناگهان می بیند آبی از آسمان بر او میبارد.

آنچه می‌خواهد از آب می‌آشامد.

پس از آشامیدن این آب ام ایمن روزگاری دراز

ص: 49

زندگی میکند. در این مدت سختی میکشد، راحتی مبینند، به تنگدستی دچار میشود، به ثروت و بی نیازی میرسد، مشقت و رنج تحمل میکند ولی روی تشنگی نمیبیند.

مگر ممکنست کسی که از آب جاویدان جرعه ای بنوشد دیگر تشنه شود؟

ام ایمن به مدینه میرسد و پیغمبر با گشاده رویی و احترام زیاد او را ملاقات کرده با عطوفت و خرسندی از وی پذیرایی مینماید و روزگاری را با او در مدینه به سر برده از وی دوری نمیگزیند تا آنکه بدین کار ناچار می شود.

این همان ام ایمن است که روز جنگ (أحد) با مسلمین در جهاد حاضر میشود و در روز (خیبر) با ایشان مواسات کرده آنچه در خور استطاعت اوست از دوستی و رحمت در باره آنها کوتاهی نمینماید .

روز (حنین) نیز در دنبال سپاه کوششها نشان داده بمساعدت ضعفا و رعایت حال مجروحین مشغول است که ناگاه کشته پسر خود (ایمن) را مبینند و سوای ایمان بخدا و دوستی پیغمبرش در دل وی چیزی زیاد نمیشود .

ص: 50

علی (علیه السلام) در خانه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از زناشویی نظری به زندگانی سخت عمومی خود ابیطالب افکنده به کمک وی تحریک میشود و از او درخواست مینماید که پسر خویش علی (علیه السلام) را به دست وی سپارد تا او را در خانه خود تربیت کرده مشمول عواطف خویش سازد.

ابطالب بدین امر رضا میدهد و علی (علیه السلام) از خانه پدر به منزل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و خدیجه انتقال می یابد و در آنجا از زندگانی شیرین و خوشگواری که بر سرتاسر این خانه سایه گسترده است برخوردار میشود.

ثوبه

در زمان کودکی اندکی پیش از آنکه (حلیمه) پرستاری محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را به عهده گیرد یکی از کنیزان ابیطالب به نام (ثوبه) چند روزی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را شیر داده بود. محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بدین امر آگاهی یافته همواره این نیکی را به خاطر داشت شاید روزی تلافی کند، تنگدستی مهلت شکر و تلافی را از وی گرفته و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را بدین جهت به مشقت انداخته بود، تا آنکه زندگانی جدیدی برای او پیش میآید و خدیجه زن خویش را وادار میکند که به نزد

ابی لهب رفته کنیزک را از او بخرد و آزادش سازد اما ابی لهب از دادن کنیز خودداری میکند. محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) تا زمانی که در مکه هست به این کنیز احسان میکند و وقتی هم از این شهر به مدینه هجرت مینماید باز او را فراموش نکرده از آنجا گاه و بیگاه عطایا و جامه هایی برای وی میفرستد.

حلیمه سعدیه

زندگانی در صحرا با تنگی و سختی و همراه است.

دایه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از زناشویی پسر خویش به مکه می آید و از او در کشیدن بارهای سنگین زندگی کمک می طلبد و خدیجه بدو یک شتر و چهل گوسفند میبخشد. بار دیگر همین که بر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد میشود و چشم محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بر او میافتد صدا میزند: مادر! مادر!

بعد عبای خویش را گسترده او را بر آن مینشانند، با او گفتگو میکنند و از کار و حالش میپرسد، دست خود را درون جامه او میبرد و با سر انگشت عطوفت سینه اش را ا بملایمت لمس میکند و حاجت ویرا بر آورده در جلب رضایت او نهایت کوشش را بکار میبرد...

ص: 52

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در زندگی خانوادگی مرد نیکو کاری و احسان است. آنهایی را که در کودکی با وی انس گرفته و در نرسی از او نگهبانی کرده اند به خاطر می آورد و به کمک و برآوردن حاجات ایشان میکوشد، خدیجه زن او نیز در این راه با شوهر خویش همکاری کرده در نیکی و بخشش وی را مساعدت مینماید.

حیات خانوادگی ایشان چنان پسندیده و خوشگوار است که تاریخ حتی کوچکترین عتابی که صفای زندگی آنها را تیره کند یا کمترین خشمی که در آن رویداده باشد نشان نمیدهد.

نزول وحی

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) عادت دارد که همه ساله ماه های معینی را در (غار حراء) به عبادت بگذراند و اکنون که هنگام آنست بر او وحی نازل شود موجودی که نه از جنس بشر است و نه خیال بشری میتواند آن را خلق کند در میان زمین و آسمان بر او ظاهر میشود و وی را به خواندن آیات کتاب کریم و قرائت آنچه خدا میخواهد وامیدارد.

ص: 53

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چون او را میبیند بر جای خویش بی حرکت ایستاده به چپ و راست نمینگرد، نه گامی به جلو بر میدارد و نه قدمی به عقب بر میگردد.

در این هنگام محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) فرستاده خدا در شکاف کوه ها و وحشت راه است ، نه یاری دارد، نه یآوری، نه همدمی، نه کمک کاری.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در جای خویش می ایستد تا فرشته از او دور میشود آنگاه نالان و ترسان از آنچه دیده و شنیده به نزد خدیجه زن خویش باز میگردد. خدیجه چون او را میبیند میپرسد : « یا أبا القاسم کجا بودی و قسم به خدا فرستاده های خود را تا خانه کعبه در سلامت روان داشتم و ایشان تو را نیافته پیش من برگشتند. »

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) راز خود را بر خدیجه آشکار میسازد و او چنین میگوید:

« ای پسر عم ترا مژده باد، قسم به خدایی که وجود خدیجه در دست اوست من یقین دارم که تو پیمبر این قوم هستی. در کار خویش پایدار باش. »

پس از این گفتار خدیجه به منزل عمش ورقة بن نوفل

ص: 54

می‌رود تا او را از کار محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) خبر دهد .

ورقه بن نوفل که یکی از مردان داناست و از تورات و انجیل کسب علم کرده و به نکات و دقائق آن دو کتاب آشنا و از سرگذشت پیامبران پیشین آگاه است همینکه سخنان خدیجه را می‌شنود به او چنین می‌گوید:

« اگر آنچه گفتمی راست باشد محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پیغمبر این قوم و آن موجود همان جبرئیل (ناموس اکبر) است که به نزد موسی نیز می‌آمده. به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بگو در اینکار پایداری کن. »

خدیجه بر می‌گردد و رسول خدا (ص) را به آنچه ورقه گفته بود خبر می‌دهد و از گفتار خویش پایداری و ایمان و نیروی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را زیاد میکند.

خدیجه (ام المؤمنین) چنان در قوت قلب و راحتی و تایید امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌کوشد و در برابر مسخره‌های مردم و دوری‌های ایشان از محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و دروغ بستن بدو وی را دلداری می‌دهد و غم و اندود را از دلش می‌زداید که حزن پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کاملاً بر طرف می‌شود، قلبش خنک می‌گردد و کارها بر وی آسان می‌نماید.

خدا خدیجه را سلام می‌فرستد

از اینرو عجب نیست اگر خدا به توسط جبرئیل به خدیجه

ص: 55

سلام رساند و او را پاداشی دهد که هیچ یک از گذشتگان و خلفاء راشدین بدان نرسند.

این پاداش نیک که نصیب خدیجه میشود برای آن است که خدیجه در آن حال نیکوکارترین کسان نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و مؤثرترین ایشان در بسط دعوت و تأیید امر او بود.

و موقعیت او را هیچیک از شجاعان و بزرگان نداشتند و در تأیید امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هیچ کدام از پیشوایان و قائلین عرب یا شهرهای دیگر به اندازه خدیجه کوشش نمودند. (1)

ص: 56

1- آنچه واجبست در این فصل از ازدواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگویم این است که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در اثناء عقد به کنار خدیجه نشست و از او درخواست شد یکی از شترهایی که ابوطالب مهر خدیجه قرار داده بود نحر شود. شتری نحر شد و برای طعام حاضر گردید؛ و این نخستین ولیمه ای بود که محمد بن عبد الله داد چه پیش از آن به واسطه تنگدستی و شدت احتیاج به چنین کاری قادر نبود: خدیجه زنان خویش را به نشاط و سرور امر داد و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز خوشوقت و مسرور بود چنانکه علامت خوشی بر چهره اش هویدا گشت و ابوطالب هم که چنین حالتی را از وی دید خوشوقت شد و خدا را بر توجه به این یتیم تنگدست شکر گزارد.

محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از خدیجه زن خویش شش فرزند دارا شد.

دو پسر بنام قاسم و عبد الله و چهار دختر موسوم به زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه زهراء (سلام الله علیها).

مورخین اسلام و اروپا همگی بر این قول متفق اند و فقط معدودی مخالف آن میباشند که گویا غرض ایشان از طول کلام و بحث درباره فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و انکار وجود بعضی از آنها جز در هم چیدن حقایق و نهمان داشتن وقایع و اثبات باطل و انکار حق چیزی دیگر نباشد.

«لامانس» (1) که یکی از خاورشناسان است کتابی به زبان فرانسه در پیرامون فاطمه (سلام الله علیها) و دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نگاشته و در آن برای گفته های خویش منابع بسیاری ذکر میکند.

این شخص گاهی منکر وجود بعضی از دختران محمد

ص: 57

می شود و گاهی به نشر خبرهای بی اساس و دروغی نسبت به آنها می پردازد.

این کتاب تنها کتابی است که در عرب و اروپا بدین سبک نوشته شده و نویسنده در آن راجع به فاطمه (سلام الله علیها) و دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و زندگانی خانوادگی ایشان روشی را اتخاذ نموده است که نظیر آن در نوشته های هیچکدام از مورخین و نویسندگان سابقه ندارد و اهمیت موضوع ما را به انتقاد و بحث در قسمت هایی از این کتاب وادار مینماید.

نویسنده مزبور گوید: « محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دوستدار فرزند بود و میل داشت که از او نسلی به وجود آید و پایدار ماند ولی طایفه اش وی را به کمی فرزند سرزنش میکردند و بعضی از آنها میگفتند: « برای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بی نسل پسری زنده نمی ماند » (1) و گروهی دیگر میگفتند: « محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چون نه پسری دارد و نه برادری پس از مرگ نامش از میان می رود » لیکن قرآن گفتار ایشان را با آیه ی « إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ » (بدرستی که بدگوی تو مقطوع النسل است) رد کرد.

ص: 58

1- قرآن . بلاذری در کتاب انساب الاشراف . ابو عبده . غرب الحدیث

این سخن را نویسندگان کتب سیرت بر زیادی فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) حمل کردند و گفتگو از پسرها و دخترهایی به میان آوردند که بعضی از آنها مانند طیب، مطیب، عبد العزه، عبد مناف اصلاً حقیقتی نداشته و اثبات وجود ایشان کاری مشکل است به ویژه آنکه مؤلفین سیرت نبوی هم در اسم و وجود آنها میان خود اختلاف دارند» (1).

ولی ما برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به جز چهار دختر و سه پسر فرزندی دیگر نمی شناسیم که یکی از آنها موسوم به ابراهیم از (ماریة قبطی) بود و دیگران همه از خدیجه به وجود آمدند.

دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به ترتیب سن عبارت از زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) میباشند.

از پسران او یکی قاسم است که از همه بزرگتر و کنیه پیغمبر به واسطه اسم او بود.

قاسم نخستین پسر پیغمبر و اول فرزندی است که از آن حضرت فوت شد چه او پیش از پیمبری در مکه به دنیا آمد و در دو سالگی از دنیا رفت.

ص: 59

پس از قاسم چهار دختر به ترتیب سابق از خدیجه به وجود آمدند و از پی همه ایشان پسری موسوم به عبدالله و ملقب به (طیب و طاهر) در اسلام قدم به عرصه ی وجود نهاد. (1)

عبدالله آخرین فرزند خدیجه است که پس از قاسم از جهان چشم پوشید و در مرگ او (عاص بن وائل سهمی) چنین گفت:

« پسرهای محمد از میان رفتند و او بی فرزند شد. »

ابراهیم در زمان اسلام در سنه ی هشت هجری از زن دیگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) موسوم به (ماریی قبطی) متولد شد و در سال دهم هجرت پس از شانزده یا هیجده ماه زندگی در گذشت.

لامانس راجع به دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین میگوید:

« دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) کنیه ای جداگانه نداشتند و اسامی آنها همانطور که کتب سیرت آورده اند نام های عادی بود، از ایشان رقیه و ام کلثوم با پسر عموهای خود یعنی پسران

ص: 60

1- برای لامانس در اینجا اشتباهی رخ داده و به گمان وی (طب و طاهر) که هر دو کنیه عبدالله است اسامی پسرهای جداگانه و دیگری برای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) میباشد ، همین اشتباه است که وی را به تعدد فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قائل ساخته است.

ابولهب زناشویی کردند ولی بعد از آنها طلاق گرفتند و یکی پس از مرگ دیگری به عقد ازدواج عثمان پسر عفان در آمدند و پیش از آن که فرزندی از خود به جا گذارند در گذشتند، ام کلثوم اسمی غیر از کنیه خود نداشت.»

وهمو گوید بنا بر گفته مورخین سیرت رقیه به حبشه فرستاده شد و بعد به نزد پدرش بازگشت و پس از مراجعت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از جنگ بدر وفات یافت، و نیز گوید نام ام کلثوم یک مرتبه در قدیم ترین کتاب سیرت آمده است.

نویسنده نامبرده از بیانات فوق چنین نتیجه میگیرد که این دو دختر وجود واقعی نداشته و مورخین برای ازدیاد نسلی رسول خدا آن دورا خود ساخته اند، آنجایی هم که گفتگو از عثمان ولقب او به میان میاید (1) چنین اظهار میدارد:

« اسمائی که با (ذی) و (ذو) آغاز میشوند در زبان عرب بسیار است مانند اسامی (ذو الیدین) و (ذو الوجهین) و (ذات النطاقین) و غیره .

از این جهت دور نیست که (ذو النورین) همان نام اصلی

ص: 61

1- عثمان بعد از زناشویی با دو دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به لقب (ذو النورین) مفتخر گردید.

و نخستین عثمان باشد و نمیتوان گفت که او بمناسبت ازدواج با دو دختر پیغمبر بدین نام ملقب گردید. (1)

زینب بزرگترین دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)

لامانس هنگامی که از زینب نخستین دختر رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) گفتگو میدارد تعجب میکند چگونه نسل این زن از بین رفت؟ و چرا زمانی که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) مجبور به مهاجرت از مکه شد زینب نیز با پدر خویش به مدینه مهاجرت نکرد؟ و هم او گفتار طبری را که گوید:

« ابا العاص با زینب در مکه ماند و تا کمی پیش از فتح آن شهر به دست مسلمانان مشرک بود». (2) بر سخن یعقوبی که گوید:

« زینب با اباالعاص بن الربیع بن العزی بن عبد شمس که شوهر و پسر خاله ی او بود در مکه ماند و مادر شوهر او هاله دختر خویلد که خواهر پدری و مادری خدیجه به شمار میرفت نیز با ایشان بود » (3) برتری میدهد و خود چنین بیان میکند:

« زینب ازدوری شوهر خود داری کرده و ماندن با او

ص: 62

1- فاطمه و دختران محمد نگارش لامانس.

2- تاریخ طبری جزء 3 ص 233

3- یعقوبی جزء 2 ص 62

را بر مهاجرت با پدر خویش برتری داد.».

حقیقت آن است که زینب احتیاجی به مهاجرت از مکه نداشت، چه شوهرش با او به خوبی رفتار میکرد و در نگهداری و دفاع از زن خویش کوشش داشت، میتوان گفت اگر رفتار قریش هم با مسلمین چون رفتار ابوالعاص با زن خویش بود مسلمانان نیز مجبور به مهاجرت از مکه و رفتن به مدینه نبودند دین اسلام پیوسته در مکه پیش میرفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در همان سرزمین به نشر آئین خود و امر به معروف و نهی از منکر میپرداخت.

اما زینب بزرگترین دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است که پیش از پیمبری پدرش، با ابوالعاص بن الربیع پسر خاله خویش ازدواج کرد و شوهرش را بسیار دوست میداشت و در آن هنگام که ابن العاص در جنگ بدر به کمک قریش با مسلمین نبرد کرد و اسیر شد زینب ربیع را با مالی فراوان پیش پدر فرستاد و در مقابل رهایی شوهر را خواستار شد.

در جزء این اموال گردن بندی بود که آن را خدیجه مادر زینب هنگام عروسی دختر خویش با ابوالعاص بدو داده بود تا چشم محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بر این گردن بند افتاد به حال زینب رحم

ص: 63

کرد و رقت آورد و به مسلمین چنین گفت:

« ان رأيتم ان تطلقوا لها اسيرها وتردوا عليها الذي لها فافعلوا »

(اگر صلاح دانستید که اسیرش را رها کنید و مالش را بدو بازگردانید چنین کنید).

مسلمانان گفتند: آری چنین خواهیم کرد.

ابالاعاص مصاحب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و قلبش نسبت به وی صاف بود و در آن وقت که قریش از وی خواستار طلاق دادن زینب شدند او این امر را نپذیرفت تا آنکه به دست مسلمانان اسیر افتاد و هنگام رهایی، محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بدو شرط کرد زن خویش را به مدینه فرستد. او نیز وعده داد و به عهد خویش وفا کرد.

زینب به مدینه رفت و ابالاعاص که هنوز مشرک بود در مکه ماند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بین زن و شوهر جدایی افکند، تا وقتی که ابالاعاص کمی پیش از فتح مکه به عزم تجارت شام از این شهر بیرون شد و هنگامی که از تجارت خویش باز میگشت با دسته ای از سپاهیان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) مصادف شد و آنها او و هرکه با وی بود گرفتار ساختند و کاروان و اموالشان

را تصاحب کردند ولی ابوالعاص از جنگ فرار کرد و پنهانی به مدینه گریخت، در این شهر بر زینب داخل شد و از او پناه خواست، وی نیز پناهش داد.

صبحگاهان هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به نماز برخاست زینب فریاد بر آورد:

« ای مردم بدانید که من ابوالعاص پسر ربیع را پناه دادم ».

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چون این سخن را شنید به مردم روی کرد گفت :

« شنیدید آنچه من شنیدم؟ »

ایشان گفتند: آری، شنیدیم.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: قسم به خدایی که وجود من در دست اوست من این موضوع را تا پیش از آنکه شما بشنوید نمی دانستم.

پس فرمود: « یجیر علی المسلمین ادناهم »

(نزدیکان مسلمین بر ایشان پناه میبرند)

پس از این سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر دختر خویش وارد شد

و بدو چنین گفت:

«وی را گرامی بدار ولی با تو خلوت نکنند زیرا او بر تو حلال نیست».

زینب گفت: او به طلب مال خویش آمده است.

پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بزرگان سپاه را جمع کرد و به آنها گفت: چنانکه خود میدانید این مرد از ماست، مالش را خدا بهره شما کرد و شما نیز آن را از او گرفتید ولی من میل دارم بر او نیکی کنید و مالش را به وی بازگردانید اگر هم از این امر خود داری کنید اختیار با شماست. «

سپاهیان گفتند: آن را بدو باز خواهیم داد.

چون ابوالعاص تمام دارایی خود را به دست آورد به مکه بازگشت و پس از آنکه امانات مردم را به آنها مسترد داشت از ایشان پرسید:

آیا از کسی چیزی بر ذمه من مانده است یا نه؟

مردم گفتند: نه.

در این وقت ابوالعاص آنها را مخاطب ساخته گفت:

حال که امر اینطور است بدانید من اسلام آوردم.

این بگفت و به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگشت و اسلام خود را بر او عرضه داشت، پیغمبر نیز زن او را با مهری جدید

دوباره به عقد ازدواجش در آورد و از زینب دو فرزند بوجود آمد.

یکی پسر به نام علی و دیگری دختر موسوم به امامه.

علی در کودکی فوت کرد ولی امامه زنده ماند و بعدها با علی بن ابیطالب (علیه السلام) ازدواج نمود.

امامه همان دوشیزه ای است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را بسیار دوست میداشت و همان طفلی است که در نماز وی را بر دوش خود سوار میکرد، در رکوع به زمینش میگذاشت و پس از سجده دوباره او را بلند میکرد.

لامانس در بحث از فرزندان زینب گوید:

« زینب از ابوالعاص شوهر خویش دو فرزند آورد یکی پسر بنام علی و دیگری دختر موسوم به هاله (1) علی در خردسالی بمرد ولی هاله پس از پدر و مادر بجا ماند و زندگانی درازی یافت ».

بعد تعجب میکنند که چرا ثروت ابوالعاص به هاله نرسید و به پسرعم پدرش زبیر بن عوام انتقال یافت؟ و چرا معاصرین هاله خاموشی گزیدند و در خصوص این ثروت ناپود شده و

ص: 67

1- تمام مورخین اسم دختر زینب را امامه نوشته و فقط معدودی از ایشان که لامانس هم از آن جمله است او را هاله دانسته اند.

حق از بین رفته سخنی نگفتند؟»

ما از تعصبی که نویسنده نشان داده است تشکر میکنیم ولی این تعصب بی جاست چه در هیچ یک از کتب سیرت ذکری از ثروت امامه نیامده و همچنین از زندگانی او بعد از زناشویی بیش از سخنی چند نمیتوان یافت.

بهیچ وجه مدرک این گفته لا مانس در دست نیست و گویا آن را از یکی از مصادر ضعیف که به نظر وی اهمیت و اعتباری به سزا داشته گرفته است.

ص: 68

لامانس هنگامیکه به ذکر فاطمه (سلام الله علیها) میپردازد همچون کسی که در محلی ثابت و استوار جای گرفته باشد، با اطمینان اعتمادی کامل در نفس خود و برای خوانندگان کتابش چنین بیان میکند.

« در وجود فاطمه و اینکه او دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و خدیجه است هیچ جای شك و تردید نیست »

لکن از شخصیت این زن تعجب میکند و میگوید:

« چرا مورخین در آغاز اهمیتی به فاطمه (سلام الله علیها) نداده اند و چرا این نام پس از ظهور فکر تشیع در اسلام شهرت یافت و از آن به بعد بزرگ شد، و چطور از خواهران دیگر فاطمه (سلام الله علیها) یعنی سایر دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نام و گفتگویی در میان نیست. »

گوئیم: دلیل ذکر نکردن مورخین سیرت از فاطمه (سلام الله علیها)

و دیگر دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) آن است که این مورخین فقط نویسندگان اسلام و پیغمبری محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند و چون پیشرفت اسلام بسته به وجود دختران رسول نبود و آنها نیز هیچگاه داخل در جنگ یا دفاعی نمیشدند و چنان دخالتهای هم در سیاست و دین پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نداشتند که مورخین را وادار به شرح و بسط تاریخ خود کنند. بدیهی است که مورخین نیز تنها به ذکر اخباری از ایشان که دارای اهمیتی زیاد یا اثری بزرگ بود اکتفا کردند. در تولد فاطمه (سلام الله علیها) بین مورخین و خاورشناسان اختلاف است و اگرچه گروهی او را بزرگترین دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دانسته و دیگران نیز سخنانی غیر از این گفته اند ولی حقیقت آنست که فاطمه (سلام الله علیها) کوچکترین دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود.

زینب و رقیه دو خواهر فاطمه (سلام الله علیها) پیش از او و قبل از بعثت با پسران ابولهب زناشویی کردند و پس از نبوت به واسطه بت پرستی شوهران خویش از آنها طلاق گرفتند.

باید گفت که این ازدواج پیش از نبوت و قبل از حکم تحریم زناشویی زن مسلمان با مردی که هم کیش او نباشد واقع شد چه آیه تحریم بعد از هجرت نبوی و در شهر

پس از نزول آیه تحریم (1) زینب و رقیه از شوهران خویش طلاق گرفتند

رقیه دختر دیگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پیشتر از زینب ازدواج کرد

ص: 71

1- آیه تحریم اینست: یا ایها الذین آمنوا اذا جاؤکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار لاهن حل لهن ولا هم یحلون لهن و آتوهن ما انفقوا ولا جناح علیکم ان تنکحوهن اذا آتیتموهن اجورهن ولا تمسکوا بعصم الکوافر واسئلوا ما اتفقتم ولیسئلوا ما انفقوا ذلکم حکم الله یحکم بینکم واللہ علیم حکیم: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که زنهای مؤمن به نام مهاجرت پیش شما آیند ایشان را آزمایش کنید خداوند به ایمان آنها داناتر است، اگر آنها را مؤمن دانستید به نزد کفارشان بازنگردانید چه نه آنها بر کفار حلال اند و نه کفار بر ایشان. آنچه را (کفار) در راه زنان خویش خرج کرده اند به آنها پس دهید و (سپس) اگر خواستید ایشان را به عقد ازدواج خود در آورید مانعی ندارد در صورتی که مهرشان را (نیز) بپردازید. به دوستی زنان کافر چنگ نزنید و آنچه را در راه ایشان خرج کرده اید طلب کنید کافران نیز مهر زنان خود را بخواهند این فرمان خداست که میان شما داوری میکند و خدا دانا و حکیم است. (مترجم)

و طلاق او از شوهرش قبل از هجرت اولی مسلمانان به حبشه اتفاق افتاد زیرا هنگام رفتن مسلمانان به حبشه این زن با شوهر دوم خویش عثمان بن عفان همراه بود. (1)

پس تعجب لامانس از زناشویی دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به دو مرد بت پرست گفتگویی بی نتیجه و سخنی بی ارج است چه همانطور که پیش از این نیز بیان کردیم این ازدواج قبل از اسلام و شروع به دعوت نبوی صورت گرفت و پیش از نزول آیه تحریم انجام یافت.

ابن کلبی گوید تولد فاطمه (سلام الله علیها) جلوتر از رقیه اتفاق افتاد ولی این قولی ضعیف است و چنین اشتباهی برای غیر از او از مورخین دیگر نیز مانند مقریزی و ابن الجوزی و صاحب

تاریخ خمیس رخ داده است. (2)

عقیده تمام مورخین بر آن است که فاطمه (سلام الله علیها) اولین دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نبود چنانکه ابن عبدالبر گوید «زینب» اولین دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و فاطمه (سلام الله علیها) پس از وی به وجود آمد و بر هر قولی

ص: 72

1- طبری جزء 3 ص 243، سیرت ابن هشام ص 121 و 208، مروج الذهب مسعودی ص 162، مقریزی در فصل مخصوص به دختران رسول (صلی الله علیه و آله وسلم).

2- مانند زهری و ابن بکار.

که غیر از این باشد توجهی نباید کرد.»(1)

تولد فاطمه (سلام الله علیها)

تولد فاطمه چه وقت اتفاق افتاد؟

بدین پرسش هر یک از نویسندگان پاسخی جداگانه داده و درباره آن هر کدام از ایشان با شک و تردید سخنی گویند سینجر مؤلف کتاب (زندگانی محمد) نه اطلاعی از تاریخ فاطمه (سلام الله علیها) یافته و نه ترتیب ولادت سایر دختران محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را ضبط میکند و تنها بدین سخن اکتفا مینماید و میگوید:

(شاید مورخین سیرت عمر فاطمه (سلام الله علیها) را از کتب و اسنادی تعیین کرده اند که آنها به دست ما نرسیده است)(2)

لامانس این قول را بسیار ضعیف دانسته و آنهایی را که بر چیزهایی که اصلاً وجود نداشته باشد اعتماد میکنند استهزاء مینماید.

سایر مورخین نیز در عمر و سال تولد فاطمه (سلام الله علیها) اختلاف دارند.

بیشتر آنها گویند ولادتش در آن سال یا حدود آن

ص: 73

1- استیعاب ص 753 - 770 چاپ حیدر آباد هند

2- سینجر: زندگانی محمد جز 1 ص 203

سال که ساختمان کعبه تجدید شد اتفاق افتاد. (1)

یعقوبی زمان تولد را پس از نزول وحی میدانند ولی این قول هم بسیار ضعیف است.

دسته ای دیگر از مورخین بر آنند که فاطمه (سلام الله علیها) پنج سال از عایشه بزرگتر بود (2)

مسعودی تولد او را هشت سال پیش از هجرت دانسته گوید عایشه و فاطمه (سلام الله علیها) هر دو یک سال یعنی در سنه شش هجری اولی با محمد و دومی با علی ازدواج کردند.

به گفته لامانس اگر سخن مسعودی صحیح باشد، می بایست خدیجه در آن هنگام که سنش از شصت سال متجاوز بوده به فاطمه آستن شده باشد، در صورتی که اولاً ممکن نیست زن در چنین سنی بارور شود و دیگر آن که خدیجه در شصت و پنج سالگی دنیا را بدرود گفت.

آنچه امروز به تحقیق پیوسته و رأی ما همگی بر آن است این که فاطمه در پنجاه و پنج سالگی مادرش یعنی چهار یا پنج سال پیش

ص: 74

1- طبری جزء 3، ابن الجوزی

2- خمیس جزء 1 ص 313، یعقوبی جزء (2) ص 19، ابن حجر.

از هجرت دیده بر جهان گشود و غیر از این رأی هر عقیده دیگری موجب گمراهی است.

این سخنی بود که ما راجع به زمان تولد فاطمه بیان کردیم و در آن انواع اختلافات مورخین را باز نمودیم، و اگر چه نظیر این اختلاف در سرتاسر دوران زندگی فاطمه بسیار است ولی خوانندگان باید به خاطر داشته باشند که ما آنچه را برای ایشان نقل میکنیم از صحیحترین اخبار مطمئنترین مصادر گرفته ایم و با آنکه دیگران غیر از این راه براه هایی دیگر نیز رفته اند ولی راهی که ما اختیار کرده ایم استوارتر و برای پیروی کردن سزاوارتر است.

ص: 75

زندگانی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)

در فصول گذشته زندگانی محمد را پیش از ازدواج و پس از آن بیان کردیم.

در این گفتار امید من این بود که همواره به ذکر اخباری صحیح و نشر وقایعی ثابت توفیق یابم تا کتاب را به انواع کمال بیارایم و ترتیبش را بر تحقیقی تاریخی استوار سازم، و اگر به توسعه و شرح و بسط در پیرامون زندگانی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نپرداختم و سخن کوتاه آوردم خود برای آن است که زندگانی پیش از نبوت حوادثی مهم در بر ندارد و نیازمند وصف بیشتری نیست و مؤلفین سیرت نیز در زندگانی بعد از نبوت یعنی از آنروز که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) شروع به دعوت اسلام کرد و مردم را به پرستش خدای یگانه خواند، قلم فرسایی کرده و با دقت به شرح و تفصیل آن پرداخته اند.

اما زندگانی خانوادگی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بسیار آرام و بی

روزها و شب‌ها میگذشت بدون آنکه چیزی تازه یا امری قابل بحث و تفصیل در زندگانی او رخ دهد، تنها امر مهمی که پیش از نبوت واقع شد و مورخین آن را بیان کرده‌اند، نصب حجر الاسود به دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر جای خویش و رفع اختلاف قریش درباره آن بود و به جز این چیزی دیگر که سزاوار وصف و درخور تفصیل باشد از کتب سیرت و نوشته‌های مورخین نمیتوان به دست آورد.

ولی همگی بر این متفقند که زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بی اندازه خوش و آرام بود گوشه‌گیری را دوست میداشت و همواره خواستار انفراد بود، هر سال روزهای معینی را در (غار حراء) «واقع در کوهی به نزدیکی مکه» به عبادت به سر میبرد و خود را تسلیم این زندگی روحانی و گوارا که عواطف و افکارش را فرو گرفته بود میداشت.

خدیجه زن او نیز همیشه در راه آسایش و خوشنودی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) خود را به مشقت می افکند و برای آنکه زندگانی شوهر را شیرین و نیکو سازد زحمتی زیاده از حد متحمل میشد و

نیکی و عواطف او را درباره خود تقدیر مینمود و در اعماق قلب خویش حس میکرد که شوهرش چون دیگران نیست بلکه از ایشان ممتاز و سزاوار همه گونه تقدیس و احترام است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هم پیوسته خدیجه را با نظر دوستی و احترام مخصوصی مینگریست و در قلب خویش منزلتی بزرگ و مکانی رفیع به او اختصاص داده بود، همواره در راه خوشنودیش میکوشید و با آنکه از او کوچکتر بود تا خدیجه حیات داشت وی هرگز به فکر ازدواج با زنی دیگر نیفتاد هنگام زناشویی آن دو، خدیجه چهل ساله بود در صورتی که محمد بیش از بیست و پنج سال نداشت.

خدمات خدیجه به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)

مورخین وضعیت خدیجه را در برابر اهتمام محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به عبادت و تنهایی و گوشه گیری او از مردم و عبادتش در غار حراء با نظری عادی مینگرند و در این باره آنچه از اخبار رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و عبادت و گفتگوی او با خدا باز میگویند این است که خدیجه توشه چند روزه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را فراهم میساخت و چون به پایان میرسید توشه ای دیگر برای او مهیا میداشت، در اینجا

مورخین اظهار نظری نمیکنند و با آن که از عواطف زن به خوبی آگاه اند و میدانند که خدیجه محمد را بی اندازه دوست میداشت، نمی پرسند که او چطور به دوری شوهرش راضی میشد و از گوشه گیری او سخنی نمیگفت، برای او توشه سفر آماده می ساخت و تا آنجا که می توانست از کمک و موافقت و دوستی با او دریغ نمیداشت.

چرا خدیجه تمام اینها را تحمل میکرد؟

محمد را توشه میداد، به گوشه گیریش راضی میشد، هجران او را بر خود هموار میداشت، با خشم و غضب متعرض دوری او نمیشد، و از این فراق دلتنگ نمیگشت.

برای آنکه او اطمینان داشت شوهرش همان پیامبر مرسلی است که به زودی ظهور خواهد کرد.

عقاید لامانس

لامانس در جای دیگر از کتاب خود خورشید حقیقت را زیر ابر غرض پنهان کرده و در مقام آن برآمده که از موقعیت فاطمه (سلام الله علیها) و اهمیت او بکاهد و امتیاز وی را نسبت به زنان و دیگر دختران پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از میان بردارد و به عقیده خود در

ص: 79

این مبحث شیوه انتقاد تاریخی معاصر را پیش گرفته و مراجعه به کتب سیرت را گواه سخن خود قرار داده است و چنین میگوید: برای آنکه از زندگانی فاطمه (سلام الله علیها) باخبر شویم خوب است نظری به کتاب های قدیم سیرت بیفکنیم و از آن جمله:

در سیرت ابن هشام که از علی بن ابیطالب (علیه السلام) بسیار سخن میگوید و سزاوار است که زندگانی فاطمه (سلام الله علیها) را نیز به شرح و تفصیل بیان کند فقط دو مرتبه نام این زن ذکر شده است. (1)

در طبقات ابن سعد نیز چیزی بیش از سیرت ابن هشام مذکور نیست و هنگامی که نویسنده از سیرت علی گفتگو میدارد از فاطمه به جز يك کلمه سخنی نمیگوید، ابن حنبل هم در مسند به آوردن سطرهای چند از زندگانی او اکتفا میکند. (2)

و اما این تقدیس و بزرگ داشتنی که امروز بهره اهل بیت شده است از دوره دوم اسلام رواج یافته و از آن زمان است که مورخین و نویسندگان شخصیت فاطمه (سلام الله علیها) را بزرگ می شمارند و از اکرام و تقدیس درباره او کوتاهی نمیکنند،

ص: 80

1- سیرت ابن هشام ص 121 و 776

2- ابن حنبل در کتاب مسند ج 6 ص 282

و تعجب آن است که اهتمام ایشان درباره علی (علیه السلام) و اولاد او فرزندان که از فاطمه (سلام الله علیها) بودند بیش از توجه و اهمیتی است که نسبت به فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) روا داشته اند.

در کتاب اغانی که نویسنده آن ابوالفرج اصفهانی و معروف به دوستی علویان میباشد اسم فاطمه (سلام الله علیها) گاهی به طور مختصر دیده میشود.

شخصیت فاطمه (سلام الله علیها) و احترام فوق العاده او از زمان مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب شروع میشود و پس از او یعقوبی و مورخینی که پیروی هستند بدین کار دست میزنند. در اینجا باید اشاره کرد که خلفای عباسی در ابتدا از نام فاطمه (سلام الله علیها) و فرزندان او در برقراری ملک خویش نتیجه ها گرفتند ولی بعدها بنابر گفته صاحب کتاب مقاتل الطالبیین⁽¹⁾ این اسم را در دریای خون پنهان داشتند و بکشتن علویان پرداختند.

در کتاب مقاتل الطالبیین اسم علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در اهمیت یکسان ذکر شده است.

ص: 81

در واقع ما منکر غفلتی که برای بسیاری از مورخین هنگام شرح زندگانی خانواده رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) دست داده است نمی توانیم شد.

لیکن باید گفت ایشان قصد چشم پوشی از وقایع نداشته و نیز این غفلت نه تنها به فاطمه (سلام الله علیها) اختصاص دارد و اگر به کتب سیرت نظر کنیم خواهیم دید که فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و زن های او هم در این معنی یکسان بوده اند، زیرا نویسندگان کتب سیرت فقط متوجه اسلام و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و گفتگو از آن دو را در نظر گرفته اند و چون زن ها و فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دخالتی در کار دین و سیاست نداشته اند به ذکر آنها نپرداخته اند چنانکه نام عایشه را نیز پس از فوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یعنی در آن هنگام که مسلمین برای شنیدن بعضی احادیث و دریافتن پاره ای از امور دین به نزد او رفتند نگاشته اند.

بنابراین نمیتوان گفت چشم پوشی مورخین از ذکر فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) موجب نقصی در دین یا تاریخ شده است و نیز گمان نمیرود که زندگانی خانوادگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) محتاج

شرح و تفصیل زیادتری باشد چه همه میدانند که زندگانی وی آرام و بی انقلاب بوده است.

دلیل آنکه نویسندگان سیرت از عایشه بیش از دختران و زن های دیگر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) سخن گویند این است که آنها تأثیری در حوادث دوره پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نداشتند و خود عایشه هم بعد از وفات شوهر روشی خاص در سیاست پیش گرفت.

اما فاطمه (سلام الله علیها) و زنان و دخترهای دیگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از زندگانی آرام و ملایم و گوارایی بهره ور بودند که در آن حتی کوچکترین پیش آمدی که قابل بحث و تفصیل باشد روی نداده است فاطمه (سلام الله علیها) در زیبایی و اخلاق شبیه ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و هنگامیکه در خانه پدر به سر میبرد عزیزترین دخترهای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به شمار میرفت و از عواطف مخصوص او بهره ها میبرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وی را (ام اییها) میخواند و این شاید بدان سبب بود که فاطمه (سلام الله علیها) هنگام پیری و ناتوانی خدیجه با آنکه طفل بود در خدمت به پدر و توجه به کارهای او نهایت کوشش را داشت.

فاطمه (سلام الله علیها) در بزرگی به داشتن کمالات شهره و ضرب المثل

بود چنانکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره او گفت:

« ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك »

« خداوند به سبب خشم تو غضب میکند و به خاطر خرسندیت خوشنود میشود. »

وهم او فرمود :

« فاطمة منى يؤذيني ما اذاها و يرينى مارابها »

« فاطمه از من است، هر که او را آزار دهد مرا آزرده میسازد و هر چه وی را در تشویش اندازد مرا به تشویش میافکند. »

عایشه نیز در حق او چنین گوید:

« مارأيت افضل من فاطمة الا ايها »

« کسی را به جز محمد برتر از فاطمه ندیدم. »

فاطمه (سلام الله عليها) مادر علی (علیه السلام)

نام فاطمه پیش از این در میانه عرب نیز متداول بود چنانکه زن ابیطالب مادر علی (علیه السلام) هم بدین اسم نامیده میشد و او همان زن بزرگی است که در خدمت و توجه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) جانشین خدیجه و در دفاع و یاری وی جایگزین ابیطالب گشت و در راه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آزادانه و بی پروا سخن میگفت، هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به مهبط

امن و سرزمین انصار خویش هجرت کرد او نیز با وی برفت و پیوسته در یاری و خدمتش میکوشید تا آنکه وفات یافت و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جامه خویش را کفن او ساخت، به قبرش داخل شد و در آن خوابید.

« سزاوار است نور خدا بر این قبر بتابد و رحمت وی بر آن فیض بخشد و از نسیم عطر آسای پیغمبر بویا شود. »

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چون چنین کرد با وی گفتند: ما تا کنون ندیده ایم چنین رفتاری را که نسبت به فاطمه کردی با دیگران کنی، او جواب داد زیرا پس از ابیطالب کسی نسبت به من مهربانتر از او نبود. [\(1\)](#)

مرگ خدیجه

خدیجه زوجه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که مهربانترین کس از مردان و زنان بدو و بهترین یاور وی و مواظب ترین مردم به حفظ پیمان های او و فانی ترین شخص در راه دوستی او بود از دنیا میرود، فاطمه (سلام الله علیها) که کودکی نارس و سرگرم بازی است همین که بی تابی و گریه

ص: 85

1- سیره ابن هشام ج 1 ص 80 - 83، طبقات ابن سعد ج 7 ص 12 - 14 ابن جریر ج 4 طبع اروپا، اصابه

پدر را در مرگ او میبندد در غم و اندوه فرو میرود و در فراق مادر اشک ها میریزد. (1) این مصیبت و اندوه بزرگ در دل فاطمه (سلام الله علیها) تأثیری عمیق میبخشد و تا پایان عمر از او جدا نمی شود و چنانکه بعضی از مستشرقین گفته اند اندوه پی در پی فاطمه (سلام الله علیها) و حزن بی پایان او در تمام مدت عمر سببی به جز دیدن مرگ مادر نداشته است. (2)

این حالت گاهی به سلامتی بدن فاطمه ضرر میرساند به ویژه آن که او کم بنیه هم بود.

فاطمه (سلام الله علیها) باریک اندام و گندمگون و زیبا چهره بود و به واسطهٔ بیتابی در مرگ مادر روز به روز نیروی جسمانی او رو به ضعف میرفت، پدرش او را بسیار دوست میداشت و با آنکه در آن عهد انجام کارهای خانه با زن بود وی را از این امر منع میکرد، مبادا به سلامتی بدنش خللی وارد آید و یا مرضی بدوراه یابد و به رنج و بیماریش افکند. (3)

ص: 86

1- مسعودی

2- فاطمه دختر محمد نگارش لامانس

3- اغانی ج 11 ص 164 ، طبری ، صحیح بخاری و مسند حنبل

در اینجا لامانس به روش سابق خود متعرض یک رشته دیگر از بیانات در پیرامون مقایسه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) با سایر دختران پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گردیده و سخنانی مجعول از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل مینماید که یگانه منظور او کاستن از مقام و اهمیت فاطمه (سلام الله علیها) میباشد و ما نیازی به بیان آنها نداریم و در پاسخ آن همه سخنان بی سرو ته فقط به ذکر عواطف بی پایان و محبت فوق العاده پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت بدو اکتفا میکنیم و میگوئیم مبدأ این عواطف همان ذکاوت سرشار و علوم بسیار خود فاطمه (سلام الله علیها) بود که دوستی پدر را در حق او بیش از پیش موجب میگشت.

کلام خود را با این گفتار نویسنده ی بزرگ هند امیرعلی به پایان میرسانیم.

او گوید:

(آنچه از قداست و انسانیت ممکنست در زن موجود باشد نمونه کاملش را در وجود فاطمه (سلام الله علیها) میتوان یافت)

ص: 87

فاطمه چرا دیر بخانه شوهر رفت؟ (1)

برای آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) وی را بی نهایت دوست میداشت و مایل نبود لحظه ای او را از خود دور سازد.

برای آنکه دوشیزگان زیبا چهره ای که از هوش سرشار و دانش بسیار برخوردارند و دارای نسبی شریف و خانواده ای بزرگ میباشند چون به زناشویی با همه کس تن

ص: 88

1- مورخین در سن فاطمه (سلام الله علیها) هنگام ازدواج اختلاف دارند. بعضی گویند این ازدواج در سال دوم هجرت واقع شد و در آن وقت از عمر فاطمه (سلام الله علیها) نه سال و سه ماه قمری گذشته بود. گروهی معتقدند که این امر در شب بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجرت اتفاق افتاد و در آن هنگام فاطمه (سلام الله علیها) ده ساله بود. دسته ای چنین اظهار میکنند که ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) بعد از وفات خواهرش رقیه و پس از جنگ بدر در ده روز اول ماه شوال صورت گرفت. برخی دیگر وقوع این امر را در سه شنبه ششم ذی حجه سال دوم هجری میدانند. و جمعی منجمله نویسنده این کتاب بر آنند که فاطمه هنگام زفاف هیجده ساله بود. (مترجم)

در نمیدهند و در انتخاب همسر بی اندازه دقیق اند به ناچار دیرتر از سایرین به خانه شوهر میروند.

برای آنکه فاطمه (سلام الله علیها) در خانه پدر مقام مادر را بدست آورده و روز به روز بر دوستی پدر نسبت به خویش میافزود و نمی توانست از او کناره گیرد.

یکی از مستشرقین گوید تأخیر ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) به سبب فقر و تنگدستی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بود که نمیتوانست دختر خویش را با هدیه ای گرانبها به خانه داماد فرستد، و همو میپرسد:

پس ثروت خدیجه چه شد؟

گوئیم اولاً اموال خدیجه چندان زیاد نبود که تا زمان عروسی فاطمه (سلام الله علیها) اثری از آن برجای ماند.

ثانیاً این ثروت در راه نگهداری و تربیت فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به کار میرفت، مخارج خانه از آن پرداخت میشد، به مصرف دستگیری بینوایان و کمک به تهی دستان و احسان به فقرا میرسید، یاری مصیبت زده ها و ضرردیدگان هم با آن بود و پس از نبوت نیز قسمتی از آن را محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و خدیجه در راه بسط اسلام و نشر دعوت اسلامی صرف میکردند.

ص: 89

باب تجارت خدیجه هم چنانکه تمام مورخین گفته اند پس از زناشویی با محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به کلی بسته شد و دیگر تجارتی در بین نبود که سودش جبران این همه مخارج را بنماید.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و خدیجه بیست و پنج سال با هم زندگی کردند و در این مدت از این مال صرف مینمودند.

آیا کدام ثروت است که با چنین هزینه هنگفتی بتواند بیش از بیست و پنج سال پایدار ماند و دوام پذیرد؟

ابوبکر و عمر به خواستگاری فاطمه میروند

چنانکه در فصول پیش گفتیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به ماندن فاطمه در خانه خویش مایل بود.

هنگامی که فاطمه (سلام الله علیها) به هیجده سالگی رسید ابوبکر او را از پدرش خواستگاری کرد.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت:

ای ابوبکر من در اینکار منتظر پیش آمد و تقدیرم.

پس از آن عمر بن خطاب به خواستگاری فاطمه (سلام الله علیها) رفت و همان جوابی را که ابوبکر شنیده بود شنید. [\(1\)](#)

ص: 90

علی بن ابیطالب (علیه السلام) نیز در دوستی فاطمه (سلام الله علیها) مضطرب و بی تاب بود، او را بغایت دوست میداشت و مایل بود با وی ازدواج کند زیرا بیش از همه از هوش و ذکاوت و حسن خلق و بلندی مرتبه اش آگاهی داشت، چه آنها هر دو در خانه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تربیت یافته و بزرگ شده بودند.

علی (علیه السلام)، فاطمه (سلام الله علیها) را خواستگاری میکند

علی (علیه السلام) میخواست فاطمه (سلام الله علیها) را خواستگاری کند ولی میترسید مبدا تقاضای او هم چون تقاضای ابوبکر و عمر شود.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چون میخواست فاطمه (سلام الله علیها) را به ازدواج جوانی که از یاران و خانواده خویش باشد در آورد و از طرفی هم مایل به ماندن فاطمه (سلام الله علیها) در خانه خود بود خواهش ابوبکر و عمر را نپذیرفت و با آنکه ایشان انتظار چنین جوابی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نداشتند طلب آن دو را رد کرد.

مورخین سیرت همگی این امر را بیان کرده و گویند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در برابر خواستگاری شیخین از فاطمه (سلام الله علیها) چنین گفت:

(او در اینکار منتظر پیش آمد و قضای الهی است.)

در این هنگام منسوبین علی (علیه السلام) از طایفه بنی هاشم با دسته ای از انصار به دور او جمع میشوند و وی را به خواستگاری

فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) میخوانند.

علی (علیه السلام) میگوید: بعد از ابوبکر و عمر؟

ایشان خویشاوندی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و دوستی وی را نسبت به او و نشو و نمای او را در خانه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به وی تذکر میدهند علی (علیه السلام) بر این کار تشویق میشود و به منزل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) رهسپار میگردد سلام میکند و ساکت مینشیند و سخنی نمیگوید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) میپرسد:

حاجت پسر ابوطالب چیست؟

علی (علیه السلام) میگوید:

نام فاطمه (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را بر زبان میآورم.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) میگوید: آفرین و مرحبا.

پس از گفتن این دو کلمه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خاموش میشود و دیگر سخنی نمیگوید و علی (علیه السلام) مدهوش و حیران مجبور به مراجعت میشود چون یاران و دوستانش بر او جمع میشوند و از کارش میپرسند چنین میگوید:

« به خدا قسم چیزی نمیدانم، من در این کار با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گفتگو کردم ولی بیش از دو کلمه (آفرین و مرحبا) چیزی

نشنیدم.» ایشان گفتند: یکی از آن دو کلمه از زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ترا کفایت میکند.

به این ترتیب او را مژده دادند و خاطرش را خوش ساختند.

علی بن ابیطالب (علیه السلام)

در کتب سیرت از زندگانی علی بن ابیطالب (علیه السلام) قبل از نبوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شرح زیادی نیست و آنچه میدانیم این است که او در خانه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تربیت یافت و به اخلاق کریم وی متخلق شد. و دوره خردسالی را بین رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و زن و دخترانش به پایان رسانید، عهد کودکی را با اطفال محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به سر میرد و در بازی با آنها شرکت میجست و از زندگانی روحانی و گوارایی که در فصول گذشته به خوبی آن را مجسم کردیم بهره ور بود.

یکی از مستشرقین اقدام ابوطالب را در تسلیم پسرش به دست محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و تربیت و نگهداری او را در خانه وی امری غریب و مستبعد می‌شمارد، گویا این شخص فراموش کرده است که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) خود در خانه ابیطالب تربیت و بزرگ شد و ابیطالب با وجود تنگدستی به نگهداری و محافظت او کوشش داشت، بدین سبب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از ازدواج با خدیجه که

زنی ثروتمند و بی نیاز بود لازم دانست به پاداش زحمات عم خویش درباره خود و عطف و توجهی که پیش از این در راه تربیت او به کار برده بود با گرفتن یکی از فرزندان از بار سنگین مخارج او تا حدی بکاهد.

پس این تعجب و انکار بیجاست چه همه مورخین نیز بر تربیت علی (علیه السلام) در خانه رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) یک رأی و هم نظرند.

و باز این شخص در جای دیگر گوید:

« چرا علی بن ابیطالب با محمد به مدینه هجرت نکرد و دیرتر از او به این سفر رفت؟ » (1)

علت این امر آشکار است زیرا همین که قریش بر کشتن محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) اجتماع کردند علی (علیه السلام) در خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به جای او در بسترش خوابید تا محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) مهاجرت کرد، پس از آن نیز متوجه فاطمه (سلام الله علیها) و اعزام وی به مدینه بود (اگر چه ابن هشام گوید فاطمه (سلام الله علیها) را ابن عباس به مدینه برد و دسته ای دیگر گویند به همراهی زید بن حارثه رفت) (2) پس طبعاً مهاجرتش به مکه اندکی تأخیر شد این اختلاف اهمیت زیادی ندارد و ما بدان جهت به شرح

ص: 94

1- مقریزی

2- سیره ابن هشام 819

و بسطش پرداختیم که خوانندگان از اختلاف اسناد و تعدد اخبار و تفرقه عقاید آگاه شوند و بدانند که بدون رنج و زحمت بسیار رسیدن به حقیقت دشوار است .

اما در شجاعت و هیبت و جرات علی (علیه السلام) جای انکار و حرف نیست، این صفات از ابتدا در وجود او بود و با وی نشو و نما میکرد. علی (علیه السلام) از کودکی با عموها و پسر عموهایش در اسب سواری شرکت میجست و از همان زمان در گیر و دار کز و فر بود، محقق است که علی (علیه السلام) را اسبی بود که بر پشت او سوار میشد و او را در دره ها و صحراهای مکه میدوانید و بدین واسطه جرأت و شجاعت خویش را تقویت میکرد. پرچم های این شجاعت بعد از هجرت در جنگ های اسلام افراشته شد و آثارش در سراسر جزیره العرب نمودار گشت و شهرت یافت.

ص: 95

گفتگوی ازدواج

علی بن ابیطالب (علیه السلام) تا پیش از جنگ بدر فقیر و بی چیز بود، کاری معین و تجارتی رایج نداشت که به سبب آن بتواند زندگانی وسیع و گوارایی ترتیب دهد و شاید این خود یکی از عللی بود که وی را به تأخیر ازدواج مجبور میداشت تا وقتی که جنگ بدر پیش آمد و به واسطه جنگ آوری ها و رشادت ها که علی (علیه السلام) از خود نشان داد مقدار معتناهی از غنائم این کارزار نصیبش شد پس از این جنگ با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) درباره ازدواج با فاطمه (سلام الله علیها) و میل به همسری او گفتگو کرد ولی چنانکه بعضی از مورخین گویند دور نیست که این گفتگو پیش از جنگ بدر صورت گرفته و علی (علیه السلام) تا این وقت منتظر پیش آمد روزگار و به دست آوردن مالی برای اجاره خانه و تشکیل اثاثیه آن بوده است تا بتواند به خوبی عروس مقدس خویش را استقبال کند و اینک که غنیمتی از جنگ بدر به چنگ آورده گفتگوی ازدواج را از سر میگیرد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین عادت داشت که هنگام ازدواج هر یک از دخترانش به نزدیک اطاق آنها میرفت و با صدای بلند به ایشان میگفت:

« فلانکس نام تو را بر زبان میبرد. »

اگر آن دختر خاموشی میگزید و سکوت اختیار میکرد دلیل رضا و میل او بدین امر بود، ولی اگر در اطاق را به ملائمت میبست انکار و بی میلی او بدین ازدواج ثابت میشد. (1)

در باره فاطمه (سلام الله علیها) نیز همین ترتیب مجری گشت و چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رأی وی را در ازدواج با علی (علیه السلام) خواستار شد زهرا (سلام الله علیها) سکوت نمود و مهر خاموشی بر لب زد و معلوم شد که این امر را میپذیرد و بدان رضا میدهد. (2)

تمام مورخین در رضایت فاطمه (سلام الله علیها) به ازدواج با علی (علیه السلام) متفق اند و فقط یکی از ایشان چنین اظهار نظر میکند که فاطمه (سلام الله علیها) به سبب فقر و تنگدستی علی (علیه السلام) اندکی در قبول این امر تردید کرد. (3) ولی این گفته درست نیست چه پدر فاطمه (سلام الله علیها) خود همچون

ص: 97

1- مسند امام مسند امام حنبل ج 6 - 78

2- تاریخ خمیس ج 1 - 407 ، - 407 ، طبقات الصحابه ج 8 - 12

3- بلاذری در کتاب انساب الاشراف 431

علی (علیه السلام) تهی دست و بی چیز میزیست و چنانکه معروف است خانواده محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هرگز غذای سیری نمی خوردند.

در این خبر جای تعجب نیست زیرا خدیجه گنج قارون را در اختیار نداشت که ابدالدهر برای او بماند و ثروت و دارایی اش در سال های پیش از هجرت به واسطه بذل و بخشش او و شوهرش و پیشی گرفتن آن دو بر یکدیگر در کمک به تنگدستان و تیره روزان و درماندگان تمام شده و از بین رفته بود، اینک فاطمه (سلام الله علیها) از تهی دستی پدرش آگاه بود و میدانست که او برای نیکوکاری و احسان به بیچارگان و بینوایان آرزومند داشتن ثروت است.

پس چطور ممکن است به سبب فقر علی (علیه السلام) به ازدواج با او تن در ندهد در صورتی که خود او نیز دولتمندتر از وی نبود؟

علاوه بر این فاطمه (سلام الله علیها) بیش از تمام مردم به علی (علیه السلام) و صفات او آگاهی داشت و بهتر از سایرین به علم و فضلش پی برده بود و درجه محبت پدرش را نسبت به وی میدانست.

فاطمه (سلام الله علیها) که نیکوکارترین کسان نسبت به پدر خویش بود و همواره در حفظ مقام و احترام او میکوشید اگر ازدواج

با علی (علیه السلام) را قبول نمی‌کرد شاید رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را از خود دلتنگ می‌ساخت، در صورتی که دختری چون فاطمه (سلام الله علیها) بری از بدی کردن و اذیت رساندن نسبت به پدری همچون محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌باشد.

فرستاده پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) کسی را به طلب علی (علیه السلام) فرستاد و چون علی (علیه السلام) حاضر گشت و در برابر او ایستاد از وی پرسید:

« آیا برای ازدواج چیزی داری؟ »

علی (علیه السلام) پاسخ داد به جز اسبی و زره ای چیزی دیگر ندارم (زره از غنائمی بود که در جنگ بدر خداوند نصیب علی (علیه السلام) کرد) پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را به فروش زره امر داد تا بهای آن را صرف تجهیز عروس خویش کند.

علی با عجله و شتاب به بازار شتافت و زره را به بهای چهار صد و هفتاد در هم به عثمان بن عفان فروخت، پول ها را گرفت و برطرف جامه خویش گره زد و چون به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بازگشت آنها را پیش او گذاشت و چنین گفت:

« ای رسول خدا این قیمت زره می‌باشد. »

خرید جهیز

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) چند در هم از آنها را برای خرید عطر و بوی خوش به (بلال)

ص: 99

داد و بقیه را برای تهیه جهیز به (ام سلمه) تسلیم داشت.

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) عطر را بسیار دوست میداشت و همیشه بهترین و خوشبو ترین آن را استعمال میکرد. (1)

چون از خرید جهیز (2) فراغت یافتند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گروهی از انصار و یاران خویش را در مجلس جشن دعوت کرد و پس از حضور ایشان این خطبه را آغاز نمود.

خطبه عقد

« الحمد لله المحمود بنعمته، المعین بقدرته، المطاع سلطانه، المهروب اليه من عذابه، النافذ امره في ارضه و سمائه، الذي

ص: 100

1- مسند حنبل ج 6 - 207

2- گویند دوست درهم صرف خرید جهیزیه فاطمه (سلام الله علیها) شد و این جهیزیه عبارت بود: دو بازو بند نقره، یک پیراهن به قیمت هفت درهم، یک مقنعه به ارزش چهار درهم، یک عدد قتیفه ی سیاه رنگ، تختی که روی پایه های آن را با پوست خرما ی بافته شده پوشانده بودند، دو دست رختخواب از کتان مصر، چهار بالش از پوست طایف، پرده ای از صوف، حصیری هجری، یک دست آس و بادیه ای از مس، یک مشک، کاسه ای چوبین برای شیر، مشربه ای از پوست، دو عدد سبو، یک آرد بیز و ظرفی از خزف سبز. (مترجم)

خلق الخلق بقدرته، و ميز هم باحكامه و اعزهم بدينه راكر مهم بنبيه ان الله عز وجل جعل المصاهرة نسباً لاحقاً وامراً، مفترضاً و حكماً عادلاً و خيراً جامعاً، و اوشح، بها الارحام، و الزمها الانام فقال عز وجل (و هو الذى خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و مهراً و كان ربك قديراً).

و امر الله تعالى يجرى على قضائه و قضائه يجرى على قدره و لكل قضاء قدر و لكل قدر اجل و لكل اجل كتاب. ثم ان الله تعالى امرنى ان ازوج فاطمه من على و اشهدكم انى زوجت فاطمه من على على اربعماته مثقال، فضنه ان، رضى بذلك، على السنة القائمه و الفريضة الواجبه. «

« سپاس خدايى را كه به نعمتش حمد ميشود و به تواناييش پرستش ميگردد، سلطنت او مطاع است و فرار مردم از ترس عذابش به سوى خود اوست، حكم او در زمين و آسمان نافذ و جارى است.

خدايى كه مردم را به قدرت خویش بيافريد، ایشان را به احكام خود امتياز داد و به دين خویش و پيمبر برگزيده اش گرامى داشت.

پروردگار عزوجل ازدواج را نسب دوم قرار داد، آن را امرى واجب و حكمى عادل و خيرى جامع دانست

ازدواج را سبب زینت خویشاوندی گردانید و تمام مردم را بدان ملزم ساخت.

پروردگار عزوجل (همان پروردگاری که بشر را از آب آفرید و برای وی ازدواج و نسبی قرارداد او خداوندی تواناست) امر خدا بر قضای او و قضای او بر قدر وی جاری میشود هر قضایی را قدری و هر قدری را مدتی و هر مدتی را سرنوشتی است.

خدای تعالی مرا به ازدواج فاطمه با علی امر داد و من شما را گواه میگیرم به اینکه فاطمه را بر سنت الهی و حکم واجب خداوندی با مهر چهل مثقال سیم به ازدواج علی در آوردم اگر بدان راضی باشد. « (1)

ص: 102

1- خطبه عقد را به عبارت زیر نیز نقل کرده اند: الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع سلطانه، المرهوب من عذابه، المرغوب اليه فيما عنده، النافذ امره في سمائه وارضه الذي خلق الخلق. بقدرته و ميزهم بحكمته و احكمهم بعزته و اعزهم بدينه و اگر مهم بنبيه محمد (صلى الله عليه و آله وسلم). ثم ان الله عز وجل جعل المصاهرة نسباً لاحقاً و امراً مفترضاً نسخ بها الاثام

چون خطبه به پایان رسید رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) زن و شوهر را به حسن معاشرت دعا کرد و از خداوند نسلی صالح و مبارک برای ایشان طلبید.

ص: 103

1- « و اوشح بها الارحام و الزمها الانام فقال عز وجل و هو الذى خلق من الماء بشر أفجعله نسبا و قهر أو كان ربك قديراً. فامر الله يجرى على قضائه و قضائه يجرى الى قدره فلكل قضاء قدر و لكل قدر اجل و لكل اجل كتاب، يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب. » ثم ان الله تعالى امرنى ان ازوج فاطمه من على و قد زوجته على اربعمائة مثقال فضه ارضيت يا على؟ پس رو به على کرده گفت آیا راضی هستی؟ على گفت: رضيت عن الله و عن رسوله محمد گفت: جمع الله شملکما و اسعد جد کما و بارک علیکما و اخرج منکما كثيراً طیباً. پس از آن على این خطبه را خواند. « الحمد لله شكر آلانعمه و اياديه الا و لا اله الا الله شهادة تبلغه و ترضيه و صلى الله على محمد صلوة تزلفه و تحظيه و النکاح مما امر الله عز و جل به و رضيه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فيه و قد زوجنى رسول الله ابنته فاطمه و جعلت صداقها در عى هذا و قد رضيت بذلك فاسئلوه و اشهدوا ». (مترجم)

پس از آن پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ظرفی از خرما حاضر ساخته پیش مهاجرین و انصار گذاشت و ایشان را به خوردن دعوت کرد.

به این ترتیب ازدواج صورت گرفت و مدعوین در حالی که سعادت و رفاه عروس و داماد را از خدا میخواستند و ایشان را به آوردن نسلی مبارک و میمون دعا می کردند متفرق شدند.

پس از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از ام سلمه خواست تا دختر خویش را به خانه علی (علیه السلام) برد و آنها را از ورود پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از دقیقه ای چند آگاه سازد.

ام سلمه فاطمه (سلام الله علیها) را به خانه علی (علیه السلام) برد و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای به جا آوردن نماز عشاء به جانب مسجد شتافت و چون از نماز فراغت یافت مشکی از آب به دست گرفته به خانه علی روان شد.

هنگامی که به خانه رسید دو سوره از قرآن کریم و ادعیه ای چند بر مشک خواند و عروس و داماد را به آشامیدن و وضو گرفتن از آن آب امر داد و سپس کمی از آن را بر سر آن دو پاشید و چون میخواست از ایشان جدا شود فاطمه بنای گریستن گذاشت،

پیغمبر دست مهر و عطوفت بر سر و رویش کشید و بدو گفت:

« ای دختر من تو را به امانت نزد مردی سپردم که ایمانش قویتر از ایمان هر فرد دیگر و علمش زیادتر از علم تمام مردم است، او داناترین فرد خاندان ماست، اخلاقش از همه پسندیده تر و وجودش از همه شریفتر است. » گریه فاطمه سببی به جز جدایی و دوری از پدر عزیزش نداشت و چنین حالتی بیشتر اوقات برای زنانی که پیش از ازدواج خانه خود را ترک میگویند و به خانه دیگری میروند دست میدهد و آنان را متأثر و اندوهگین میسازد.

تاریخ ازدواج

چنانکه تمام مورخین گفته اند تاریخ ازدواج پس از جنگ بدر (1) و در آن هنگام زهرا (سلام الله علیها) هیجده ساله و علی (علیه السلام) بیست پنجساله بود.

ص: 105

1- مسعودی ج 1 - 403 طبقات الصحابه ج 8 - 13 بعضی دیگر گویند این ازدواج پس از جنگ احد صورت گرفت ولی قول اول صحیحتر و بهتر به نظر می آید

اشاره

زناشویی علی بن ابیطالب (علیه السلام) با فاطمه (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر پایه دوستی و تقدیر استوار بود، چه نه علی (علیه السلام) هرگز به ازدواج با کسی که او را دوست نمیداشت مبادرت میکرد و نه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دختر محبوب خویش را به همسری کسی که طرف میل و رغبت او نبود در میآورد.

لامانس در این باب مخالف گفته تمام مورخین اظهار نظر میکند ولی چنانکه بارها گفته ایم مقصود او از روشی که در کتب خویش اتخاذ کرده و در هر واقعه و پیش آمدی آن را پیروی میکند دشمنی و کاستن قدر بزرگان اسلام می باشد.

بنابر گفته مسلمانان و تمام مورخین قدیم و جدید علی بن ابیطالب (علیه السلام) دانا ترین شخص و کاملترین مرد روزگار بشمار است و هر چند حيله های سیاست و نیرنگ های اداری

را به کار نمیبرد ولی این از اموری نیست که موجب کاستن مقام و اهمیت و مانع نبوغ و وفور عقل او شود، زیرا امام (علیه السلام) حفظ دین خویش و نگهداری واجبات خلافت را بیشتر از آن اهمیت میداد تا آن دو را به پرتگاه های دروغ و نیرنگ بکشاند علی (علیه السلام) نیکوکارترین مردم نسبت به مسلمانان بود و در حفظ مقام آنها بیش از همه کوشش داشت و به جز کسانی را که از بزرگان اسلام و صاحب جود و کرامت و خداوند اخلاق بودند بر ایشان حکم روا نمیساخت.

مستشرق مزبور گوید: فاطمه (سلام الله علیها) در بیست سالگی به خانه شوهر رفت، ولی فساد این قول را پیش از این آشکار ساختیم و به استناد اقوال جمیع مورخین چنین گفتیم که عمر او هنگام زناشوئی از هیجده سال تجاوز نمیکرد و سبب تأخیر ازدواج وی به جز دوستی رسول خدا نسبت بدو و میل به مصاحبت با او چیزی دیگر نبود.

و نیز جایی دیگر بر نبودن تختخواب در خانه فاطمه و علی خرده گیری کرده است، گویی تختخواب از لوازم سعادت و زندگی بشمار میرود. لامانس در میان مستشرقین

تنها کسی است که بر این عقیده می‌باشد.

و همو گوید زن و شوی تهی دست و فقیر بودند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هم این فقر را از آنها دور نساخت.

گوئیم در آن عهد بیشتر مردم به تنگدستی و بینوایی روزگار میگذرانیدند و نیز رفع تهی دستی از آن دو برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مقدور نبود چه او خود از ایشان تنگدست تر بود.

ولی لامانس منکر فقر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است و چنین بیان میکند در آن هنگام که فقر سرتاسر خانه فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) را فرا گرفته بود پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هاله یا امامه را که دختر زینب و نوه او بشمار میرفت به زیورها میآراست.

کتب سیرت را جستجو کنیم و به بینیم آیا چنین چیزی که دلالت بر زیور دادن هاله داشته باشد به دست میآوریم یا نه؟ در صحیح بخاری این حدیث از ابن سعد مذکور افتاده است:

« روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر خانواده خویش وارد شد و گردن بندی از جزع در دست داشت و چنین گفت: این گردن بند را کسی که بیش از همه دوستش دارم می بخشم.

اهل خانه گفتند آن را به دختر ابوبکر خواهی داد ولی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) هاله دختر ابوالعاص را پیش خواند و با دست خویش گردن بند را به گردن او آویخت. «

این همان خبری است که لامانس در پیرامونش بافندگی هایی کرده و شاخ و برگی بدان داده است. تمام این سخنان بر سر همین گردن بند جزع است که معلوم نیست ارزش داشته باشد و فقط مختص به کودکان است و هاله هم چون کوچکترین کودک خانواده پیغمبر بوده به او داده شده است.

اما اختلاف میان علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) که در سخنان او آمده است خبری است که احتمال شک و تردید در آن می‌رود و بر فرض اینکه صحیح باشد ما در رد آن چنین گوئیم:

اولاً کسی را سراغ نداریم که با زن خویش اختلافی نداشته باشد چنانکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هم در زندگی خانوادگی از این اختلاف برکنار نماند.

ثانیاً وقوع اختلاف بین زن و شوهر نه دلیل اکراه آن دو از یکدیگر میباشد بلکه بیشتر اوقات دلیل زیادی محبت

و فرط دوستی و شدت تعصب یکی از آن دو نسبت به دیگری است.

خانه ی فاطمه (سلام الله علیها)

اینجا خانه فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) است که علی (علیه السلام) در خلال روز و بیشتر ساعات شب در آن به سر میبرد، با زن خویش اظهار دوستی میکند و به وجود او خود را دلخوش میدارد و از خویشتن رفع خستگی مینماید و همانطور که فاطمه (سلام الله علیها) در راه فقر صبر و تحمل میکند او نیز بدین زندگانی گاه خوب و گاه بد خرسند است.

هوای گرم و کشنده ای مدینه را فرا میگیرد و عنان صبر و طاقت از کف مهاجرین به در میبرد و ایشان را دچار سختی های بیشمار و امراض بسیاری میکند به طوری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از پروردگار خویش به دعا میخواهد که این شهر را مورد نظر و علاقه انصار قرار دهد و هوای آن را سالم و محیطش را امن دارد.

در این هوا و در چنین شهری که دردها و سختی ها از هر طرف بر مهاجرین روی می آورد فاطمه (سلام الله علیها) به خانه جدید خوش رهسپار میشود و زندگانی تازه ای پر از آرامش و آسودگی

و خوشی و سعادت برای علی پدید می‌آورد.

علی (علیه السلام) در کارهای فاطمه (سلام الله علیها) با او همراهی میکند و در انجام مقاصد وی از مساعدت‌ش دریغ نمی‌دارد و در این کار به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تأسی می‌جوید چه زندگانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانه خویش و در میان همسرانش نمونه کامل دوستی و همراهی و مسالمت و مدارا و ترک زحمت و بذل مساعدت به شمار می‌رود، در این خانه هرگز سخنی تلخ و ناپسند از زبان او شنیده نمیشود؛ چنانکه اغلب اوقات خود چنین می‌گوید:

« بهترین شخص شما بهترین شخص خانواده خویش و من بهترین شخص خاندان خود هستم »

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت به زنان نیکوکار بود و بر آنها رحم و شفقت داشت و در آن روز که ایشان برای بیعت کردن با او و پذیرفتن او امر خداوندی و پرهیز از نواهی وی بر او گرد آمدند ایشان را مخاطب ساخته چنین گفت:

در چه کاری استطاعت و طاقت دارید؟

ایشان گفتند:

خدا و پیغمبرش نسبت بما رحیم تر از خود ما

ص: 111

و نیز از عایشه پرسیدند کار پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانه خویش چه بود؟

در پاسخ گفت:

تا پیش از وقت نماز به کار خانه اشتغال داشت و در آن هنگام از منزل بیرون میرفت. مقصود عایشه از این سخن آن بود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با زن ها کار میکرد و ایشان را در عمل خویش مساعدت مینمود و بیشتر اوقات در انجام کارها از آنها پیشی میگرفت. پس عجب نیست اگر علی (علیه السلام) روش پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را پیروی کند و به اخلاق او متخلق شود و نیز شکی نیست که علی (علیه السلام) فاطمه (سلام الله علیها) را در کارهای خانه و مقاصد او کمک مینمود و هنگامی که زن محبوبش برای درست کردن خمیر به دست آس مشغول میشد او آب میکشید و برای تهیه خمیر حاضر و آماده می ساخت.

فاطمه (سلام الله علیها) چنان قوه و نیرویی نداشت که به تمام کارهای خانه رسیدگی کند به ویژه آنکه وضعیت مالی زن و شوهر نیز اجازه استخدام کلفت یا نوکری را به آنها نمیداد، روزگار

ص: 112

ایشان چنین میگذشت تا آنکه جنگ مکه پیش آمد و در نتیجه فتحی که نصیب مسلمانان شد علی (علیه السلام) مقدار زیادی از غنائم این جنگ و سایر غزوات اولیه اسلام بهره برد.

در این هنگام است که میبینیم زنی از بنی کنانه برای شیر دادن حسین (علیه السلام) در خانه فاطمه (سلام الله علیها) استخدام میشود.

فاطمه (سلام الله علیها) چون نخستین فرزند خویش را به وجود آورد خاطرش شاد گشت و چشمش به جمال او روشن شد، چنان مسرور بود که خوشی و شادمانی از سیمای وی خوانده میشد، مشغول تدارک جشن و تهیه عقیقه ای برای مولود جدید بود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وی را به ستردن موی سر طفل اشاره کرد و او را دستور داد تا برابر وزن این موی نقره به بینوایان و تنگدستانی که از مهاجرین اولیه اسلام بودند ایثار کند.

در وقت تولد حسین (علیه السلام) نیز همین امر از مقام پیغمبری (صلی الله علیه و آله وسلم) صادر گشت و هم وزن موی کودک نقره به بینوایان بخشوده شد. [\(1\)](#)

همکاری زن با مرد

همانطور که مرد در کارهای خانه و تدبیر منزل زن

ص: 113

1- حنبل ج 6 ص 390-392، بلاذری در کتاب انساب الاشراف. مستشرق جولدهایز در مجله تاریخ دینی ص 49-51.

را کمک میکرد، زن نیز در دوره های مختلف زندگی و در کشاکش حیات بهترین یار و یاور مرد بود.

در ساعات جنگ و در زیر سایه شمشیر زن پهلو به پهلو مرد راه میرفت، او را آب میداد، بر جراحاتش مرهم می نهاد، خونس را خشک میکرد و بند میآورد، غیرتش را بر می انگیخت و بر دفاع از محارم ترغیبش مینمود و چه بسا که او خود داخل در آتش جنگ میشد، در بین صف های دشمن جولان میکرد، گلولی خویش را هدف تیر مرگ و سینه خود را عرصه شمشیر مردها میداشت.

زن دارای موقعیت های نیکوست.

کتب سیرت و تاریخ پر از فضایل و فداکاری های زنان مسلمان است ایشان در رکاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به جنگ میرفتند بیمارها را پرستاری میکردند، بر زخم های مجروحین مرهم میگذاشتند، به سپاهیان آب میدادند و پاداش همان کسانی را که در راه اسلام جنگ میکردند می یافتند.

واقعی گوید: فاطمه (سلام الله علیها) در هنگامه احد با کمک شوهر مهربان خویش علی بن ابیطالب (علیه السلام) به جراحات مسلمین مرهم

ص: 114

میگذاشت و نیز بیان میکند که پس از مراجعت از غزوه احد در مسجد مدینه بر زخم پدر خویش محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) مرهم نهاد. (1)

لامانس منکر این خبر است و گوید فاطمه (سلام الله علیها) در جنگ احد حاضر نبود چون ابن هشام و طبری هیچکدام این مطلب را ننگاشته اند.

این رأی پسندیده نیست زیرا بیان نکردن پیش آمدی دلیل واقع نشدن آن یا نفی خبر نمیباشد و چنانکه میدانیم بسیاری از زن های مسلمان در میان صف های سپاه به جنگ و نبرد مشغول بودند و حال آنکه تاریخ از بیشتر آنها اسمی به میان نیاورده است.

مرگ حمزه

حمزه پسر عبدالمطلب که از بزرگترین پهلوانان اسلام و عم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است در جنگ احد کشته میشود و قتل او سبب اندوه و حزن فاطمه (سلام الله علیها) میگردد.

فاطمه (سلام الله علیها) حمزه را بی نهایت دوست میداشت و اثر وی را

ص: 115

در اهمیت و بلند کردن دین اسلام به خوبی میشناخت و میدانست که او همواره از پدرش محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) دفاع میکرد و در یاری وی میکوشید.

بدین جهت مرگ او وی را به گریه آورد و چشمانش را مجروح و بیمار کرد.

از میان رفتن حمزه سبب پدید آمدن حزن و اندوهی بزرگ در زندگانی فاطمه (سلام الله علیها) شد و مرگ مادر را دوباره به خاطرش آورد.

هنوز چشمش از گریه بر مرگ مادر خشک نشده و هنوز خدیجه را از خاطر نبرده بود که واقعه جانگداز مرگ حمزه پیش آمد و او را نیز چون مادرش برای همیشه از دست داد.

ص: 116

پسران فاطمه (سلام الله علیها)

فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از شوهر خویش علی بن ابیطالب (علیه السلام) پنج فرزند آورد.

سه پسر به نام حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و محسن (علیه السلام) (1) و دو دختر موسوم به زینب کبری (سلام الله علیها) و ام کلثوم کبری (سلام الله علیها).

حسن (علیه السلام) بزرگترین فرزند فاطمه (سلام الله علیها) در سال سوم هجرت به دنیا آمد و حسین در پنجم (2) شعبان سال چهارم هجری قدم به عرصه وجود نهاد.

همین که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از تولد حسن (علیه السلام) آگاهی یافت باشتابی هر چه تمامتر به منزل فاطمه (سلام الله علیها) رهسپار شده طفل را بر دو دست خویش بلند کرد و در گوش وی اذان گفت. (3) پس از آن آب دهان خویش را بر او چشانید و به این ترتیب کام او را

ص: 117

-
- 1- بعضی منکر وجود محسن میباشند ولی جمعی دیگر مانند مسعودی و ابو الفداء وجودش را ثابت میدانند
 - 2- بنا به عقیده بعضی تولد حضرت حسین (علیه السلام) روز سوم شعبان بوده (مترجم)
 - 3- مسند احمد بن حنبل ج 2 ص 391

هنگام ولادت حسین (علیه السلام) پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چون دیر به خانه فاطمه (سلام الله علیها) رسید نتوانست کام طفل را بر دارد چه فاطمه (سلام الله علیها) بر او پیشی گرفته و همان دم کودک را شیر داده بود. (2)

علی بن ابیطالب (علیه السلام) میگوید: « حسین از تمام فرزندانم به من شبیه تر است ». (3)

محسن (علیه السلام) سومین پسر فاطمه (سلام الله علیها) است و همانطور که پیش از این بیان کردیم مورخین در وجودش اختلاف دارند، بعضی چون یعقوبی و مسعودی وجود او را محقق میدانند. (4)

و نویسنده کتاب (الاسناد فی معرفة حجج الله علی العباد) گوید فاطمه پس از وفات پدر خویش محسن را سقط کرد و شاید سقط این طفل به سبب زاری و اضطراب فاطمه پس از مرگ پدر بود.

چون حسن (علیه السلام) دیده بر جهان گشود پدرش علی بن ابیطالب (علیه السلام)

ص: 118

1- صحیح بخاری ، مسند حنبل ، انساب الاشراف بلاذری؛

2- منتخب الکنوز ، بلاذری

3- منتخب الکنوز ، بلاذری

4- مسعودی ج 2 ص 96

اراده داشت وی را به نام حرب موسوم گرداند یا شاید بدین نامش خوانده بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر ایشان وارد شد و گفت:

پسرم را به من نشان دهید، وی را چه نامیده اید؟

علی (علیه السلام) گفت: بدو نام حرب داده ایم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت: نامش حسن است.

در وقت تولد حسین (علیه السلام) علی (علیه السلام) وی را نیز به نام حرب موسوم ساخت ولی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نامش را برگرداند و وی را حسین خواند. (1)

دوستی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت بحسین (علیهما السلام)

در حیات محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) کودکانی صغیر بودند حسن (علیه السلام) چند سال و هفت ماه با محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) زندگی کرد و حسین (علیه السلام) هنوز به هفت سالگی نرسیده بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را از دست داد. (2)

عبدالله بن شداد از پدر خویش چنین روایت میکند که وی گوید:

روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای نماز عشاء بیرون رفت و یکی از

ص: 119

1- مسند احمد بن حنبل

2- ابن یتیمه در منهاج السنة النبویه

حسنین (علیهما السلام) را بر دوش داشت، هنگامی که به نماز ایستاد طفل را به زمین گذاشت و چون سجده اش به طول انجامید من سر داشتم و دیدم کودک بر پشت پیغمبر سوار و او در حال سجده است، دوباره سر به سجده نهادم تا در آن وقت که وی از نماز فراغت یافت از او پرسیدند: ای رسول خدا در وسط نماز آنچنان سجده را طول دادی که ما پنداشتیم امری پیش آمده با از طرف پروردگارت به تو وحی میشود.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پاسخ داد: هیچکدام از اینها که گفتید نبود بلکه پسر من سوار شده و من چون نخواستم پیش از آنکه خودش پائین بیاید وی را به زمین گذاردم سجده را طول دادم. (1)

نور الدین علی بن محمد مشهور بابن الصباغ در کتاب فصول المهمه (2) از قول زیاد بن ابی زیاد چنین آورده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روزی از خانه عایشه بیرون شد و به جانب منزل فاطمه (سلام الله علیها) رهسپار گشت، چون بدانجا رسید صدای گریه حسین (علیه السلام) به گوشش

ص: 120

1- تیسیر الوصول الی جامع الاصول

2- فصول المهمه ص 177.

آمده چنین گفت:

مگر نمیدانی گریه او مرا رنجه میدارد؟

براء بن عازب گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را دیدم که حسین بن علی (علیه السلام) را بر دوش خویش سوار کرده همی گوید:

خدایا، من این طفل را دوست دارم تو نیز او را دوست بدار.

ترمذی در سنن خویش درباره مناقب حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و بغوی در مصابیح السنه در پیرامون مناقب اهل بیت از قول اسامة بن زید چنین آورده اند که وی گفت:

روزی حاجتی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) داشتم، به در خانه او رفته و در را کوفتم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بیرون آمد و چیزی در بر داشت که مرا بر آن آگاهی نبود چون از بیان حاجت خویش فراغت یافتم از او پرسیدم در دامان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چیست؟ پرده از روی آن برداشت و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) بر زانوی وی نمایان شدند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت:

این دو پسران من و پسران دختر منند، بار خدایا

ص: 121

من ایشان را دوست دارم تو نیز ایشان و هر که ایشان را دوست دارد دوست بدار.

انس بن مالک گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به فاطمه (سلام الله علیها) دختر خویش فرمود: (پسرم را صدا کن) چون ایشان آمدند آن دو را بوئید و بوسید و بر سینه چسبانید.

روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای مسلمانان خطبه میخواند در این هنگام حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را دید که پیراهن های قرمز رنگی پوشیده و در حال راه رفتند و به زمین میافتند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فوراً از منبر بزیر آمده آن دو را از زمین برداشت و در آغوش خود جای داد و گفت:

خدا راست گفته است که فرزندان و دارایی شما فتنه میباشند، همین که دیدم این دو طفل راه میروند و به زمین میافتند بی تاب شده سخن خویش را قطع کردم و ایشان را از زمین برگرفتم.

ابو سعد حذری گوید:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نماز میخواند، حسین (علیه السلام) شتابان خود را بدو رسانید و به گردش آویخت، پیغمبر برخاست و وی را

ص: 122

تا هنگام رکوع نگاهداشت.

ابو یعلی از عمر حکایت میکند که وی گفت: چون حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را بردوش پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سوار دیدم بدیشان گفتم: (بر اسب خوبی سوارید).

ابو عمر بن عبدالبر قرطبی در کتاب استیعاب از قول ابوهریره چنین آورده است که وی گوید:

بدو چشم خود دیدم رسول خدا پاهای حسین را بر دو پای خود قرار داده بود و به دو گوش خود شنیدم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدو میگفت:

(بالا بیا، بالابیا ای کوچک اندام)، طفل چندان بالا رفت تا پایش به سینه پیغمبر رسید آنگاه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وی را گفت:

تا دهان خویش را باز کن، کودک دهان برگشود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر آن بوسه داد و گفت:

خدایا این طفل را دوست دار چه من او را دوست دارم.

علی بن حسن بن عساکر در تاریخ کبیر میگوید: [\(1\)](#)

ص: 123

طبرانی از جعفر بن محمد ووی از پدرش چنین نقل میکند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با کودکان نابالغی که بیعت کرد فقط حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر بودند. (1)

ابن ماجه در سنن و ابن عساکر در تاریخ کبیر و ابو الحسن علی بن در کشف الغمه (2) همه از یعلی بن مره عامری چنین روایت میکنند که:

وی روزی میهمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و با او به منزل میرفت که ناگهان حسین (علیه السلام) را با کودکی در کوچه مشغول بازی دیدند؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) جلورفت و دو دست خود را در مقابل طفل گشود. کودک به این طرف و آن طرف فرار میکرد و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از او میخندید، سر انجام کودک گرفتار شد و رسول خدا یک دست خود را بر پشت و دیگری را به زیر زنج او قرار داده وی را بوسید و گفت:

« حسین از من و من از حسین هستم، حسین نوه من و از اسباط است، خدا هر که او را دوست دارد دوست میدارد. »

سلیمان حسینی بلخی در ینابیع الموده (3) از ابی هریره

ص: 124

1- ج 4 ص 315

2- ص 194.

3- ص 221.

نقل میکنند: پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) زبان خود را به حسین (علیه السلام) نشان میداد و طفل که سرخی زبان وی را میدید خوشحالی میکرد، عتیبه بن بدر که این کار را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مشاهده کرد با وی گفت:

به خدا قسم مرا طفلی است که هنوز وی را نبوسیده ام.

پیغمبر گفت: هر آنکس رحم نکند رحم کرده نمیشود.

عقیده لامانس و ابطال آن

مقصود ما از شرح و بسط این اخبار باز نمودن دوستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت به اولاد فاطمه (سلام الله علیها) بود.

(1)

لامانس منکر این سخنان نیست ولی گوید: چون محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در زندگانی زناشویی موفق نبود وقت خود را به بازی و شوخی با پسران فاطمه (سلام الله علیها) صرف میکرد و تا اندازه ای که توانست و فرصت داشت با ایشان انس میگرفت و مزاح مینمود.

این عقیده کاملاً غلط و جز دروغ بستن چیزی دیگر نیست زیرا زندگانی خانوادگی پیغمبر با موفقیت کامل همراه بود و اگر در کتب سیرت گاهگاهی باخباری بر میخوریم که از سوء تفاهم در خانه پیغمبر حکایت میکند بدون تردید

ص: 125

1- سبط بن الجوزی، ابن عبدالبر در استیعاب، مسند حنبل، بلاذری در انساب الاشراف، طبری و بسیاری از نویسندگان دیگر

این رفتار هرگز بین پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و همسرانش روی نداده بلکه نزاع کوتاه و مختصری بین خود زن ها تولید شده و آن هم فقط یک مرتبه بوده است، کتب سیرت نیز همگی بر این پیش آمد اشاره میکنند و قرآن هم آن را تأیید مینماید و بعد از آن دیگر نظیرش واقع نمیشود.

شباهت حسنین (علیهما السلام) با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پسران فاطمه (سلام الله علیها) را بی نهایت دوست میداشت چه فاطمه (سلام الله علیها) نیز در نزد او از تمام فرزندان عزیز تر بود و پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پایداری نسل خود را بسته به وجود او میدانست و میگفت:

« خدا نسل هر پیغمبری را در صلب وی و نسل مرا در صلب علی قرارداد. » [\(1\)](#)

درباره حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) میگفت: « اینها دو گل من در در دنیا هستند »

پاره ای از مورخین شباهت حسنین (علیهما السلام) را به جد خویش تأکید کرده و گفته اند: حسن (علیه السلام) در چهره به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شباهت داشت و حسین (علیه السلام) از ناف تا قدم بدو شبیه بود [\(2\)](#) و نیز در صحیح

ص: 126

1- مسند حنبل

2- انساب الاشراف ص 448

بخاری (1) آمده است که فاطمه (سلام الله علیها) و ابوبکر گفته اند: حسن شباهتی به علی ندارد.

محبوبترین کس نزد اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حسنین (علیهما السلام) اند چه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آن دو را بیش از همه دوست میداشت و حتی ابهریره چون دید رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ناف حسن (علیه السلام) را میبوسد وی نیز چنین کرد. (2)

کتب سیرت و تاریخ از خوش طبعی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت به حسنین (علیهما السلام) سخنانی بی شمار آورده اند.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با حسنین (علیهما السلام) شوخی میکرد و ایشان را از میان دو پای خویش عبور میداد، به آن دو اجازه داده بود که هنگام نماز بر پشت وی سوار شوند و در چنین وقتی برای آنکه مدت خوشی آنان را زیادتیر کرده باشد سجده را طول میداد و پس از فراغت از نماز ایشان را بر زانوی خویش مینشانند، آنها را میبوسید و زبانشان را می مکید.

اینها تمام گواه دوستی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت به حسنین (علیهما السلام) و خوشوقتی او به وجود آن دو بود و این خود دلیلی قاطع برای

ص: 127

1- بخاری ج 2 ص 446

2- مسند حنبل ج 2 ص 241، بلاذری در انساب الاشراف ص 588.

اثبات محبت درباره فاطمه (سلام الله علیها) کوچکترین دختر خویش به شمار است (1)

فاطمه (سلام الله علیها) در نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) محبوبتر است یا علی (علیه السلام)؟

آنچه از دوستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت به علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و فرزندان آن دو در خور بیان و سزاوار ذکر است اینک:

روزی علی (علیه السلام) از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به شوخی پرسید که وی را بیشتر دوست میدارد یا فاطمه را. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پاسخ داد:

«فاطمه در نزد من محبوب تر از تو و تو گرامی تر از او هستی.»

در سندی دیگر از قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین آورده اند که وی گفت:

«پس از فاطمه در نزد من علی از همه گرامیتر است.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از اظهار محبت درباره علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) در هر موقع خودداری نمیکرده است، چنانکه روزی اتفاق افتاد که به دیدن آنها رفت چون به خانه وارد شد دید هر دو

ص: 128

1- در فصول دیگر این کتاب گفتیم که فاطمه (سلام الله علیها) کوچکترین دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و نیز همانطور که بیان کردیم گروهی از مورخین بر آنند که وی سومین دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و دسته ای گویند نخستین دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. به عقیده ما قول اول حقیقت دارد و بیشتر شایسته اعتماد است چه اجماع مورخین نیز وی را سومین با کوچکترین دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) میدانند.

در خواب فرورفته و حسن (علیه السلام) گریه کنان خوراک میطلبد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سبب عطوفتی که درباره این پدر و مادر داشت راضی به بیدار کردن آنها نشد و خود با شتاب به جانب گوسفندی روان گشت شیر او را دوشید و طفل را از آن سیراب کرد.

ابوسفیان در خانه فاطمه (سلام الله علیها)

در خانه فاطمه (سلام الله علیها) و علی (علیه السلام) زندگانی روحانی و آرامی آمیخته با فقر و تنگدستی جریان داشت و بر این منوال می گذشت تا آنکه کار بر مسلمین آسان گشت و جنگ های اسلام فزونی گرفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) توانست سالیانه مقرری مختصری برای دختر محبوب خویش اختصاص دهد تا وی در مخارج خانه و پرورش فرزندانش از آن کمک جوید.

در کتب سیرت چنین آمده است که فاطمه (سلام الله علیها) با سپاهسانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به مکه برد همراه و شاهد تسلیم این شهر به دست پدر خویش بود.

اینجا بی مناسبت نیست که اشاره ای به آمدن ابوسفیان در خانه فاطمه (سلام الله علیها) اندکی پیش از فتح مکه شود.

در آن هنگام که قریش حس میکنند پس از مخالفت با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و شکستن عهد او، وی دست از محاصره آنان

برنمیدارد، ابوسفیان را به حضور مسلمانان میفرستند شاید او بتواند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را ساکت کند و فتح شهر را به تأخیر اندازد.

ابوسفیان ابتدا به نزد ابوبکر و عمر میرود ولی چون میبیند آن دو کاری از پیش نمیبرند به خانه فاطمه رهسپار می شود و از او درخواست مینماید که در پدر خویش اعمال نفوذ کرده وی را به حفظ خون قریش بخواند و از ایشان صرف نظر نماید، با آنها بد رفتاری نکند و از آزارشان دست بردارد.

ولی فاطمه از دخول در چنین امری سرباز میزند و میگوید هیچکس در پیغمبر تأثیر ندارد و کسی نمیتواند وی را از انجام کاری منصرف سازد.

اینها تمام دلیل نفوذ فاطمه در پدر خویش میباشد چه اگر اینطور نبود بزرگ قریش و زعیم ایشان از وی طلب وساطت نمیکرد و چشم بر مساعدت او نمیداشت.

فصل دوازدهم: فاطمه (سلام الله علیها) در برابر پیش آمدی بزرگ (ص 131 - 139)

محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در بستر بیماری

در کتب دیگر خویش به شرح و بسط در پیرامون مرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پرداختیم (1) و بدین واقعه جانسوز و مصیبت بزرگ اشاره نمودیم.

بزرگتر از این پیش آمد و جانگداز تر از این مصیبت برای پیروان اسلام پس از این اتفاق نیفتاد چه اکنون پیغمبر و شفیع و محبوب ایشان از کف می‌رود و مسلمانان بی پدر و بی یار و یاور میشوند و با مرگ وی آن کس که زندگانی و وجود خویش را در راه اسلام فدا کرده است از دست می‌دهند.

و نیز گفتیم هنگامی که مرض پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رو بشدت گذاشت از زنان خویش اجازه خواست تا زمان بیماری را در خانه عایشه به سر آورد، آنها نیز بر این امر رضا دادند.

ص: 131

فاطمه (سلام الله علیها) در توجه و خدمتگاری پدر میکوشید و لحظه ای از او جدا نمیگشت تا آن که درد بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سخت شد و برای تخفیف مرض به دست خویش آب بر سر میریخت و (ای وای ای وای) میگفت.

فاطمه (سلام الله علیها) چون این شنید در حالی که گریه راه گلویش را گرفته و درد بر او مستولی شده و در اضطراب و اندوه فرو رفته بود گفت:

(وای بر من از ناله تو ای پدر)

پیغمبر خاطر فاطمه را تسکین داد و وی را تسلی بخشیده با او اظهار محبت نمود و چنین گفت:

« از امروز به بعد دیگر پدرت دردی نخواهد کشید »

راز نهان

فاطمه (سلام الله علیها) آنچه را که چند روز قبل از پدر شنیده بود به خاطر میآورد، اندکی پیش از بیماری روزی که وی به دیدن پدر رفته و عایشه نیز نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود همین که چشم پدر بر او افتاد گفت:

ص: 132

« آفرین بر دخترم ».

سپس او را در طرف راست خود نشانند و خیری پنهان به او گفت که وی را به گریه آورد و بعد رازی دیگر بر وی آشکار ساخت که او به خنده درآمد.

در این هنگام عایشه به سخن در آمده گفت: من تا به امروز مسرتی چنین نزدیک به اندوه ندیده بودم و پس از آن از فاطمه (سلام الله علیها) پرسان گفته رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) گشت، ولی او جواب داد من راز پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را فاش نخواهم کرد.

فاطمه (سلام الله علیها) خوب به خاطر داشت که پدرش چند روز پیش این خبر را به او داده و چنین گفته بود:

« جبرئیل همه ساله یک مرتبه قرآن را بر من عرضه میداشت و امسال دو مرتبه این خود دلیل آنست که اجل من نزدیک گشته و تو اول کس از اهل بیت هستی که به من ملحق خواهی شد من برای تو خوب پیشروی هستم »

آیا راضی هستی که بانوی این امت باشی؟

فاطمه (سلام الله علیها) که از این حدیث به خنده در آمده بود (1) اکنون آن را

ص: 133

1- خنده او بدان سبب بود که پدرش وی را گفت: تو اول کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق خواهی شد. (مترجم)

به خاطر آورده و نظر خود را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) که اینک از درد مینالد افکنده است و میداند که ملاقات پدرش با پروردگار خویش نزدیک است و وی به زودی از او جدا خواهد شد.

مرگ پدر

فاطمه (سلام الله علیها) میخواست خاطر آشفته خویش را آرامش بخشد و متحیر بود چگونه بدون آنکه پدرش ببیند از ریزش اشکهایی که بر گونه هایش سرازیر شده جلوگیری کند زیرا اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) این حالت را از او مشاهده میکرد محزون و بدحال میشد ولی او چطور خودداری نماید و در مقابل چنین مصیبتی که کسی را یارای جلوگیری از آن نیست و مصائب تمام مردم در برابر او ناچیز است خود را تسلی دهد؟

این رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که مرض بر او سخت گشته و درهای آسمان به روی او گشوده شده است، ملائکه ای که حامل رحمت و مغفرت خدا هستند دسته دسته به پیشواز او میآیند و وی را به قُرب پروردگارش مژده میدهند.

روح بزرگ و گرامی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بملاء اعلی پرواز میکند و در آنجا در جوار پروردگار توانا و بلند قدر خویش جای میگیرد.

زاری فاطمه (سلام الله علیها)

فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) زاری میکند چه او پیغمبر رؤف و پدر مهربان خویش را از دست داده است. چنان اندوهگین و بی تاب است که صیحه ای زده بر جای خویش بیهوش میافتد و دیگر چیزی نمیفهمد و چون دوباره به هوش می آید اوراق سعادت را در جلو خویش پراکنده یافته و فرشته نیکبختی را از زندگانی خود گریزان میبیند.

تاریخ گوید: فاطمه (سلام الله علیها) پس از مرگ پدر همواره نالان و محزون بود و تا روزی که به پدر خویش ملحق گشت هیچگاه خنده ای از او دیده نشد.

بر سر قبر پدر

روزی چند از فوت پدر میگذرد و فاطمه (سلام الله علیها) به زیارت قبر او میرود، مستی از خاک آن را بر میگیرد و بر دو چشم و صورت خویش میمالد و گریه کنان همی گوید:

ماذا علی من شم تربة احمد

الا یشم مدی الزمان غوالیاً

صبت علی مصائب لو انھا

صبت علی الایام عدن لیالیاً

ص: 135

« آنکس خاک پیغمبر را ببوید کافی است که دیگر تا آخر عمر مشک را نبوید. »

« بر من مصیبت هایی وارد گشت که اگر بر روز وارد میشد آن را به شب تبدیل میکرد »

از این اشعار بی تابی و حزن و اندوه بی پایان فاطمه (سلام الله علیها) به خوبی نمایان است.

مرگ پدر فوت مادر و پس از آن از دست رفتن حمزه عموی فاطمه (سلام الله علیها) را دوباره به خاطر او آورد.

فاطمه (سلام الله علیها) پدر و مادر خویش را به حد پرستش دوست میداشت و به حمزه عموی خود نیز بدان جهت اظهار محبت میکرد که وی یار پدرش بود و در کارها او را کمک مینمود و اسلام را در بحبوحه جوانی و آغاز پیدایش تأیید میکرد.

توقف و گریه فاطمه (سلام الله علیها) بر سر قبر پدر به طول انجامید و ناله اش از حد گذشت، چنان از سوز دل نالید که هر آنکس در پیرامون وی بود به گریه افتاد.

سپس این اشعار را در مرثیه پیغمبر خواند:

اغبر آفاق السماء وکورت

شمس النهار و اظلم العصر ان

ص: 136

والارض من بعد النبی کئیتہ

اسفأ علیه کثیرة الاحزان

فلیبکہ شرق البلاد و غربها

و لتبکہ مضر و کل یمان

یا خاتم الرسل المبارک صنوه

صلی علیک منزل القرآن

« آسمان تار و خورشید تیره شد و سیاهی بر روز حکم فرما گشت »

« زمین پس از پیغمبر بی اندازه متأسف و محزون است »

« باید شرق و غرب بر مرگ پیغمبر گریه کنند و تمام طوایف مضر و یمان به ناله در آیند »

« ای خاتم پیغمبران که دارای اصل و نسبی مبارک هستی فرستنده قرآن تو را درود میگوید »

مردم از گریه وی به گریه افتادند و در بی تابی او بی تاب گشتند و مسلمانان از زاری و بی قراریش از هوش رفتند.

فاطمه (سلام الله علیها) پس از این اشک ریزی و مرثیه خوانی گریه کنان و مضطرب به خانه مراجعت نمود.

اندکی بعد انس بن مالک خادم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برای عرض تسلیت و تسکین آلام دختر آقای خود به حضور او مشرف شد.

فاطمه بدو گفت:

ص: 137

« چگونه قلبت راضی شد بدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را به خاک سپاری؟ »

انس بن مالک به شدت گریه کرد و پریشان و نالان از پیش فاطمه (سلام الله علیها) بازگشت.

اشک ریزی ام ایمن

بدین ترتیب پروردگار پیمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خویش را به جوار خود خواند و نفس کریم وی را بدانجا که اراده داشت صعود داد تا در آنجا با برگزیدگان و پیمبرانش به سر برد؛

این مصیبت نه تنها بر فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) سخت آمد بلکه ام ایمن پرستار وی را همچون او آشفته و بی تاب ساخت.

وی به شدت گریه کرد و بر جای خویش چنان مدهوش افتاد که یارای حرکت و تکلم نداشت، و چون دوباره بر سر عقل آمد در پاسخ کسانی که جوایب سبب شدت گریه اش

بودند چنین گفت:

« میدانستم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به زودی چشم از جهان خواهد پوشید ولی من بدان سبب میگیرم که از این به بعد رشته وحی آسمانی را از این خانه گسسته میبینم. »

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در گذشت و وحی منقطع شد؛ ام ایمن

روزگاری دراز از زندگی بهره یافت و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را درک کرد.

همواره بر انقطاع وحی نگران و پیوسته آرزومند شنیدن اخبار آسمان بود تا آنکه ملک مرگ بر او فرود آمد و روح بزرگ وی را به آرامگاه نیکبختی یعنی به جوار پسرش محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) انتقال داد.

ص: 139

فصل سینزدهم: فاطمه (سلام الله علیها) و ابوبکر و عمر (ص 140 - 147)

مهمترین ساعات تاریخ

چهل و هشت ساعت بین وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و بیعت مردم با ابوبکر فاصله بود.

این فترت کوتاه مهمترین و مؤثرترین ساعات تاریخ اسلام به شمار است چه اگر در این هنگام مسلمین اختلاف کنند و دسته دسته شوند و هر گروه تعصب به خرج داده با قبیله ای دیگر متحد گردد وضعیت روزگار دگرگون میشود و نور محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) خاموشی میگیرد.

ولی رحمت حق مسلمین را به ایجاد وحدت سوق میدهد و دست قضا رشتۀ اجتماع ایشان را چنان بهم میپیوندد که پس از سالی چند عرب گرامی ترین حزب در روی زمین و قویترین جمعیت در زیر آسمان به شمار میرود.

علی (علیه السلام) و ابوبکر و عمر

چون قریش و انصار به خلافت با ابوبکر بیعت میکنند بنی هاشم

ص: 140

به خانه فاطمه (سلام الله علیها) آمده بر گرد علی (علیه السلام) جمع میشوند و همگی از بیعت با ابوبکر سرباز میزنند چه ایشان به مقام خلافت سزاوارتر از آنها میباشند و علی (علیه السلام) در آن هنگام که با ابوبکر به سخن میپردازد چنین میگوید:

« من با شما بیعت نمیکنم چه خود بدین امر از شما سزاوارتر و شما به بیعت با من اولی ترید، خلافت را بدین دلیل که حق نزدیکان پیغمبر است از انصار بازگرفتید و اینک حق ما را نیز غصب میکنید.

مگر شما به انصار چنین نگفتید که چون محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) از ماست ما بدین امر از شما اولی تریم و انصار نیز به همین سبب تسلیم حکومت شما شدند و زمام فرمانروایی را به شما دادند.

اکنون من به همان دلیلی که خود برای انصار آورده اید استدلال میکنم و میگویم:

ما چه در زندگانی و چه در مرگ به رسول خدا نزدیکتریم. اگر ایمان دارید به ما انصاف دهید و اگر نه در جامه ظلم و جور جای گیرید، دیگر خود دانید. »

عمر در پاسخ علی (علیه السلام) گفت: تا با ما بیعت نکنی دست از

تو بر نمیداریم.

علی (علیه السلام) گفت: سخن ترا نمیپذیرم و با ابوبکر بیعت نمیکنم.

پس از آن ابوبکر چنین گفت: اگر خودبیعت نکنی ها تو را بدین کار مجبور نمیسازیم.

ابو عبیده بن جراح علی (علیه السلام) را مخاطب ساخته گفت:

« ای پسر عم تو جوانی و اینها پیران قوم تو هستند، تو را تجربه ایشان نیست و چون این دو به کارها معرفت نداری، من ابوبکر را در اینکار از تو نیرومندتر میدانم و تحمل و اطلاعش را از تو بیشتر میبینم، این مقام را به وی تسلیم کن.

اگر زنده مانی و عمری در از یابی بدین امر سزاوار و شایسته خواهی شد و در دین و فضل و دانش و سابقه و فهم و نسب و دامادی پیغمبر کسی منکرت نتواند بود. »

علی (علیه السلام) گفت:

« ای گروه مهاجرین خدا را در نظر گیرید؛ سلطنت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را از خانه وی به خانه های خود انتقال ندهید و اهلش را از این حق باز ندارید.

ص: 142

ای گروه مهاجرین به خدا سوگند ما از تمام مردم بدین حق سزاوار تریم چه ما اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و بیش از هر کس شایسته این مقام میباشم.

به خدا قسم قاری کتاب خدا، فقیه در دین، دانا به دستورهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، آگاه به امر شریعت و مدافع بدی ها از شما در خاندان ماست.

هوای نفس را پیروی نکنید و از راه حق منحرف نشده خویش را به گمراهی میفکنید و از حق و حقیقت دور نشوید.»

بشیر بن سعد انصاری به سخن در آمده گفت:

« ای علی اگر این سخن را انصار پیش از بیعت با ابوبکر از تو میشنیدند هیچ کدام در خلافت با تو خلاف نمیکردند.»

علی بن ابیطالب (علیه السلام) در تمام گفتگوهای خود به نام فاطمه (سلام الله علیها) سخن میراند، فرزندان و خویشاوندان او نیز در این باره به نزدیکی فاطمه (سلام الله علیها) با پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) احتجاج میکردند، آری فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و یگانه وارث او میباشد.

گفتگوی فاطمه (سلام الله علیها) با انصار

چون علی (علیه السلام) آهنگ گفتگو با انصار کرد و از ایشان خواستار کمک و

همراهی شد شب‌ها فاطمه (سلام الله علیها) را سوار میکرد و وی را به نزد ایشان از انجمنی به انجمن دیگر میبرد و فاطمه چون در تأیید کار علی (علیه السلام) از آنها یاری میجست در جوابش میگفتند:

ای دختر رسول خدا کار از کار گذشت و بیعت ما با ابوبکر صورت گرفت، اگر شوهر و پسر عم تو اندکی پیش از این به ما روی می آورد هرگز از او چشم نمپوشیدیم.

علی (علیه السلام) در جواب این سخنان ایشان را مخاطب ساخته پرسید:

آیا راضی بودید جنازه پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را بر زمین گذارم و با مردم بر سر سلطنتش نزاع کنم؟

فاطمه (سلام الله علیها) گفت: آنچه علی به جای آورد عین صواب بود خدا ایشان را پای حساب خواهد کشید و از آنها بازخواست خواهد کرد.

ابوبکر و عمر در خانه فاطمه (سلام الله علیها)

عمر از بروز فتنه میترسد و از اختلاف عرب و برخاستن انقلاب در سراسر جزیره العرب بیمناک است.

مبادا جمعیت عرب پریشان گردد و در برابر دشمن

نیرومند رشته وحدت ایشان پاره شود، پس در مقام آن بر می آید که به هر وسیله ای است بنی هاشم را به خلافت ابوبکر راضی کند بدین سبب به خانه فاطمه (سلام الله علیها) می رود تا از او درخواست نماید که علی (علیه السلام) را به بیعت با ابوبکر بخواند.

فاطمه چون همه مردم را می شنود با صدایی هر چه بلندتر چنین می گوید:

« ای پدر و ای رسول خدا، بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه مصیبتها دیدم! »

مردم چون صدای گریه فاطمه (سلام الله علیها) را می شنوند بادلی ریش و جگری کباب زاری کنان مراجعت مینمایند، عمر نیز در اندوه فرو می رود و برگشته به ابوبکر می گوید:

« بیا تا به نزد فاطمه رویم چه ما او را آزرديم. »

ابوبکر و عمر به خانه فاطمه (سلام الله علیها) روان می شوند و اجازه ورود می طلبند ولی او اجازه نمیدهد، ناچار ایشان به نزد علی (علیه السلام) می آیند و با او به گفتگو پرداخته به همراهی وی بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد می شوند. چون نزدیک فاطمه مینشینند او روی خود را به دیوار کرده سلام آنها را پاسخی نمیدهد

ابوبکر به سخن درآمده میگوید :

ای محبوبه ی رسول خدا، به ذات پروردگار قسم خویشاوندان پیغمبر در نزد من محبوبتر از خویشاوندان خود من و تو محبوبتر از عایشه دختر من هستی.

آرزو داشتم در آن روز که پدرت چشم از جهان پوشید من نیز مرده بودم و پس از وی زندگی نمیکردم.

من تو را نیک میشناسم و به فضل و شرافت تو به خوبی پی برده ام و اگر تو را از حق و میراث رسول خدا منع میکنم بدان سبب است که خود از وی شنیدم که میگفت:

« ما پیغمبران ارث نمیگذاریم و آنچه از ما باز ماند صدقه است »

فاطمه (سلام الله علیها) فرمود: شما که گفته های رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را سر مشق قرار میدهید، آیا حاضرید حدیثی را که او خود فرموده است بشنوید و کار بندید؟

آن دو گفتند: آری.

فاطمه گفت: شما را به خدا قسم میدهم شنیدید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) میگفت:

ص: 146

« هر که فاطمه را خوشنود کند مرا خوشنود ساخته و هر که وی را بیازارد مرا آزرده است. هر آنکس فاطمه دختر مرا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر آنکس ، وی را خرسند یا خشمگین سازد مرا خرسند یا خشمگین ساخته است »
عمر و ابوبکر گفتند: آری، چنین حدیثی را از رسول خدا شنیده ایم .

فاطمه (سلام الله علیها) گفت: خدا و ملائکه اش را به شهادت می طلبم که شما مرا از خود آزردید و خرسندم نساختید، اگر به دیدار پدرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نائل گشتم از شما به نزد او شکایت خواهم برد.

ابوبکر به شدت گریه میکند و از مردم تقاضا مینماید که دست از بیعت با وی بردارند ولی مردم به چنین کاری تن در نمیدهند.

روزگاری بدین منوال میگذرد تا فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) جهان را بدرود میگوید و علی (علیه السلام) در مسجد برابر مردم با ابوبکر بیعت میکند و به خلافتش رضا میدهد، پشت سرش نماز میخواند و از این پس دیگر درباره ابوبکر سخنی بر زبان نمی آورد.

فاطمه (سلام الله علیها) دختر محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را حق بود که همواره نیکبخت و شاد زیست نماید چه او بانوی زن های مسلمان و دختر محبوب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و زنی کامل و پاکدامن و پاکیزه خوی می باشد.

دوستی وی نسبت به پدرش به پرستش نزدیکتر از محبت بود، هنگامی که خداوند پدرش را از او گرفت یک مرتبه عواطفش به هیجان آمده اندوه وی فزونی یافت و نومیدی بر او غالب گشت. دویاره به یاد مادر افتاد و به خاطر آورد که مادرش را چندی پیش یعنی در آن وقت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) احتیاجی شدید به کمک و همراهی او در تأیید کار خویش داشت دست مرگ از وی ربوده بود.

پس از آن نظری به روزگار گذشته افکند و دوستان و یاران خود را دید که یکی پس از دیگری به چنگال مرگ اسیر افتاده و اینک رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز بنوبه خود دستخوش این حادثه

شده و دختر خویش را یکه و تنها گذارده است.

زندگانی خانواده پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در دنیا همچون زندگانی درختانی عظیم است که در بیابان های سوزان قرار گرفته و با آنکه خود گرما مبینند و از هوای آتشبار صحرا در عذابند دیگران را در سایه خود جای داده آرامش می بخشند.

اگر روزگار انصاف دهد و پاداش زحمات این خانواده را بدانها ادا کند باید کسی در زندگانی نیکبخت از ایشان نباشد و در دنیا به اندازه آنها راحتی نبیند.

فاطمه (سلام الله علیها) از دنیا می‌رود

فاطمه پس از مرگ رسول خدا همه چیز را به جز پدر فراموش مینماید همه وقت به او فکر میکند و همواره اسم او را به خاطر می‌آورد.

همه روزه هنگام طلوع و غروب آفتاب به زیارت قبر پدر می‌رود و با اشک چشم این قطعه زمین مقدس را آبیاری میکند، در کنار قبر سرگردان و دل شکسته می نشیند و تا حزن و اندوهش تسکین نیابد به خانه باز نمی‌گردد. به هیچکس اهمیت نمیدهد و به هیچ چیز نظر ندارد. حزن و اندوه بدنش

ص: 149

را بیش از پیش ضعیف کرده و غم و غصه قلب نازک و ستمدیده اش را آزرده است.

وای بر روزگار این پاکان و عزیزان.

این آخرین دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) است که مرگ او را در بهار جوانی و بامداد شباب میرباید همانطور که پیش از آن نیز برادران و خواهران و اندکی بعد پدر و مادرش را از او گرفته بود.

فاطمه (سلام الله علیها) دلسوخته و اندوهگین به نزد پروردگارش می‌رود و عنان صبر و طاقت از کف یاران خود بدر میبرد چه آنها دیگر نمی‌توانند بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) جای فاطمه (سلام الله علیها) را هم خالی ببینند.

وفات فاطمه (سلام الله علیها) چه وقت اتفاق افتاد؟

فاطمه (سلام الله علیها) در شب سه شنبه نیمه سوم رمضان سال یازده هجری جهان را بدرود میگوید (1) و در این هنگام بیش از بیست و هشت سال از عمرش نمیگذرد، علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فضل بن عباس بر او نماز میگذارند و جسدش را در بقیع به خاک میسپارند.

اجماع مورخین بر آنند که فاطمه (سلام الله علیها) پس از مرگ پدر

ص: 150

1- وفاتش را در سیزدهم جمادی الاولی نیز نگاشته اند. (مترجم)

شش ماه زندگی کرد، گرچه بعضی دیگر گویند بیش از سه ماه در قید حیات نبود.

در سن فاطمه (سلام الله علیها) هنگام وفات نیز اختلاف است، گروهی وفاتش را در بیست و سه سالگی دانسته (1) و پاره ای در بیست و هفت یا بیست و نه سالگی نگاشته اند (2) دیگران نیز سی و سی و پنج هم گفته اند (3) لیکن عقیده ما بر آنست که فاطمه هنگام وفات بیست و هشت ساله بود و این خود بهترین رأی در این باب است. (4)

حزن علی (علیه السلام)

مسعودی از حزن بی پایان علی (علیه السلام) در وفات فاطمه (سلام الله علیها) سخن میراند (5) و یکی

ص: 151

1- یعقوبی ج 2 ص 128 - 129

2- طبری، ابن اثیر

3- عبدالبر در استیعاب، تهذیب النووی، بلاذری در انساب الاشراف

4- در عون المعجزات عمر فاطمه (سلام الله علیها) هجده سال و دو ماه شده و در مناقب هیجده سال و هفت ماه؛ محمد بن همام عمر وی را هیجده سال تمام و عبد الله محض بن حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) سی سال میدانند کعبی گوید سی و پنج سال زندگی کرد و عاصمی این مدت را بیست و نه سال دانسته است، محمد بن اسحق بر آن است که فاطمه (سلام الله علیها) در بیست و هشت سالگی جهان را بدرود گفت و این قول از تمام اقوال صحیح تر و مطمئن تر است. (مترجم)

5- مروج الذهب مسعودی.

دیگر از مورخین میگوید علی (علیه السلام) چون از تجهیز و دفن فاطمه (سلام الله علیها) فراغت یافت و به خانه بازگشت بی اندازه متوحش و بی تاب

شد و شروع به خواندن این اشعار نمود.

اری علل الدنيا علی کثیرة

و صاحبها حتی الممات علیل

لکل اجتماع من خلیلین فرقة

وکل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد

دلیل علی ان لا یدوم خلیل

« چنان دردهای دنیا بر من فزونی یافته که خود را تا آخر عمر رنجور میبینم »

« اجتماع هر دو دوست را جدایی در پی و تحمل هر چیز به جز فراق آسان است »

« از دست رفتن فاطمه پس از احمد خود بهترین دلیل ناپایداری دوست است »

دختران فاطمه

این فصل را به گفتگو از دختران فاطمه (سلام الله علیها) به پایان میرسانیم و میگوئیم:

ص: 152

زینب (سلام الله علیها) با ابن جعفر و ام کلثوم (سلام الله علیها) با عمر بن خطاب زناشویی کردند.

بعد از وفات عمر زینب (سلام الله علیها) به همسری عون بن جعفر که پدرش در هنگامه مؤتة جان سپرده بود درآمد و پس از او با برادرش شقیقه ازدواج کرد. (1)

یعقوبی در تاریخ خودگوید: فاطمه (سلام الله علیها) را سه دختر بود ولی این سخن در کتب هیچ یک از مورخین نیامده و هیچکدام آن را تأیید نکرده اند.

هاله دختر زینب

هاله دختر زینب دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بعد از وفات فاطمه (سلام الله علیها) با علی بن ابیطالب (علیه السلام) ازدواج کرد و بعد از شهادت آن حضرت به عقد ازدواج یکی از مردان بنی هاشم که از نواده های عبدالمطلب بود درآمد.

معاویه خواستار زناشویی با هاله بود و چنانکه گفته اند صد هزار دینار هم بعنوان مهریه پیش او فرستاد ولی هاله بدین سبب که علی بن ابیطالب (علیه السلام) وی را به ازدواج با نزدیکانش

ص: 153

وصیت کرده بود خواهش او را نپذیرفت.

این خود گواه میل معاویه در نزدیکی با اهل بیت و آرزومندی وی به دامادی این خانواده بود ولی هیچگاه بدین امر توفیق نیافت.

اما زینب (سلام الله علیها) دختر فاطمه (سلام الله علیها) آشکار شد که از بیشتر اهل بیت (علیهم السلام) جرأت و فصاحت و بلاغتش زیادتر است، شهرتش در روز کربلا و پس از آن بدانجا رسید که ضرب المثل شد و تمام مورخین و نویسندگان بر این امر گواهند.

پایان - خرداد 1320

ص: 154

نخبه سپهری

شرح حال اجداد، ولادت، تاریخ زندگانی، سفرها تزویج خدیجه، فتح مکه، آئین پیغمبر، اوصاف و شمایل معجزات، اعیاد اسلام، عقاید متفرقه اسلام، بعضی از نصایح حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به قلم مرحوم (طالب اف) که مدتی نایاب بود پخش شد بها باجلد زرکوب 5 و با جلد معمولی 4 ریال

جلوه حق

بهترین راه آموزش تدبیر و سیاست، فداکاری و شجاعت، جود و سخاوت، قوت بازو و فصاحت، زهد و عبادت، تواضع و علم، صبر و حلم خواندن کتاب جلوه حق که در سیرت حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) نگاشته شده میباشد بها با جلد زرکوب 7 ریال .

ص: 155

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

